**بِسْمِ الله الرّحمنِ الرّحِيمِ**

**ریشه‌ی پريشاني جوامع**

برای همه‌ی عزیزان روشن است كه اگر جامعه‌اي ثابتات خود را ازدست ‌بدهد نمی‌داند به کجا نظر کند و چه برنامه‌ای باید مدّ نظر او باشد تا به هدف مورد نظرش دست یابد و در نتیجه زندگي افراد جامعه سراسر گرفتار پوچي و سرگرداني خواهد شد. در خطاب به افراد چنین جامعه‌ای می‌توان گفت:

نيمِ عمرت در پريشاني رود نيم ِديگر در پشيماني رود

اين سرنوشت هر جامعه‌اي است كه ثابتات خود را ازدست ‌بدهد، حالا چه ثابت مطلق را كه حضرت حق است[[1]](#footnote-1) از دست بدهد و چه ثابت خود را در نمونه‌ی انسانی‌اش كه همان معصومين اند. «ثابت» در نمونه‌ی انسانی، آن آرماني است برای انسان که مرور زمان موجب نمی‌شود ما نسبت به او تجدید نظر کنیم، زیرا نه او در مقام قدسی شخصیت‌ا‌ش در تغییر است و نه ما می‌توانیم چیز دیگری غیر از او را آرمان خود قرار دهیم. به اعتبار دیگر او «زماني» و «عصري» نيست که در زمانی و عصری مورد توجه باشد و در زمان و عصر دیگری مدّ نظر قرار نگیرد. ثابتات در مقام انسانی کسانی‌اند که انسان را از افراط و تفريط در زندگی نجات ‌مي‌دهند زیرا خودشان در مقامی هستند که باید باشند و جز انسان‌های معصوم کس دیگری نمی‌تواند برای انسان در مقام ثابتات باشد.[[2]](#footnote-2)

جامعه و یا انسانی که حقیقت را نشناسد در یک مرحله از حیات خود ممکن است یک راه را انتخاب کند و به آن عمل نماید و در مرحله‌ای دیگر از زندگی راه دیگری را انتخاب نماید زیرا ثابتات زندگی خود را نمی‌شناسد و با روبه‌روشدن با اندک سختی از گذشته‌ی خود پشیمان می‌شود و در کار خود تجدید نظر می‌کند. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد آن است که مصلحت يك امت، ثابتات آن امت‌اند که موجب پایداری و پشت‌کار آن امت می‌شوند. ولی اگر ثابتات یک جامعه به حاشیه رفتند مصلحت آن جامعه از منظرش گم می‌شود و هر چیزی و هرکاری به اسم مصلحت آن جامعه به میان می‌آید تا مصلحت اصلی پنهان بماند. همواره باید از خود بپرسیم: چه كسي مصلحت را مصلحت مي‌كند؟ اين سؤالي است كه هميشه باید در ذهن ما ‌باشد؛ وقتي مي‌گويند: این کار مصلحت است و آن کار مصلحت نيست، باید بپرسیم «چه كسي مصلحت یک جامعه و یا یک انسان را مصلحت كرده ‌است؟». آیا مصلحت ما آن نيست که همیشه به سیره و روش علي نزديك ‌بشويم و هیچ‌وقت از سیره‌ی آن حضرت جدا نباشيم؟! در صورتی متوجه می‌شویم مصلحت ما همیشه پیروی از سیره‌ی علي است که متوجه باشیم آن حضرت به عنوان انسانی معصوم در مقام ثابتات عالم قرار دارند و شخصیتی نیستند که شامل مرور زمان ‌شوند.

به خود واگذاشتگی بشر امروز

 شما حتی می‌توانید این را در طول تاریخ تجربه کنید كه تمام ملت‌هايي كه هلاک شدند و تمدن‌هایی که ویران گشته، به جهت اين بود كه از ثابتاتی که خداوند برای آن‌ها قرار داده بود روي‌گرداندند؛ قرآن می‌فرماید: «وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمينَ»[[3]](#footnote-3) و قطعاً نسل‌هاى پيش از شما را به جهت ظلمی که از آن‌ها سر زد هلاک کردیم زیرا پیامبرانشان با دلایل آشکار و راهنمایی‌های عقل‌پسند به‌سوی آن‌ها آمدند ولی آن‌ها کسانی نبودند كه ايمان بياورند، اين‌گونه مردم گناهكار را جزا مى‏دهيم. ملاحظه کنید، مي‌فرمايد: «رُسُلُهُم» رسولانی از میان خودشان برای آن‌ها فرستادیم و با این‌که آن‌ها حامل بیّنات بودند و هرکس را در اثبات حقانیت خود قانع می‌کردند، آن‌ها به رسولانشان ایمان نیاوردند و در نتیجه هلاک شدند. نتیجه‌ی غفلت از ثابتات در هر قومی همین است که نیمی از عمر خود را در پریشان حالی زندگی کنند، برای حصول نتیجه و نیم دیگر را هم در پشیمانی زندگی می‌کنند، به جهت آن که متوجه ثابتاتی نشدند که خداوند برای آن‌ها پرورید.

پیامبران آمدند تا بگویند:

ترک این فکر و پریشانی بگو.....حال و یار و کار نیکوتر بجو

ور نداری کار نیکوتر به دست.....پس پشیمانیت بر فوت چه است؟

اينقدر از این نمونه در زندگی انسان‌های اطراف خود دارید كه شايد بتوان روزها قصه‌ی پرغصه‌ی زندگی بشری را نشان داد که چگونه در زندگی خود پریشانی می‌کارد و پشیمانی درو مي‌كند و نمي‌داند چرا!، استراتژیست‌های فرهنگ مدرنیته ناله سر می‌دهند که چه كنيم كه هر چه برنامه مي‌ريزيم، خودِ همان برنامه مشكل جديدي در كنار مشكلات قبلي به‌بار می‌آورد. آیا این به جهت آن نیست که بشر با پشت‌کردن به انبیاء به خود واگذاشته شده؟

ثابت مطلق خدا است، زیرا او اَحد است و چند وجه ندارد که هر روز یک وجه از وجوه او بر او غالب باشد. در همین راستا هرکس به مقام توحید برسد و وجوه مختلف خود را در ذیل نور توحید به یگانگی بکشاند، دارای شخصیت ثابت می‌شود. به همین جهت می‌گوئیم مولي‌الموحدين از ثابتات بشریت‌اند چون به مقام توحيد کامل رسيده‌اند و به احد وصل‌اند و لذا مظهر احد می‌باشند و این یک قاعده است که هرکس به‌اندازه‌اي كه به خدا نزديك ‌بشود مقامش مقام وحداني مي‌گردد، در آن مقام، کثرت‌ها در روح توحیدی آن انسان فانی می‌شوند - مثل خدا که صفات او در ذات او فانی است- انسانی که همه‌ی ابعاد و گرایش‌هایش در ذیل نور توحید فانی شد دیگر آن طور نیست که امیالش منشأ تصمیم‌گیری‌های او شوند و امروز يك چيزي بگويد و فردا پشيمان‌ بشود چیز دیگری بگوید. به همین جهت شما ملاحظه می‌کنید پيامبر خدا از روز اول بعثت تا روز آخر رحلت یک سخن دارند زیرا منوّر به علم الهی‌اند و در مقام عصمت قرار دارند و این در مورد همه معصومین صادق است. اگر پیامبر خدا و ائمه‌ی معصومین در روز آخر نسبت به روز اول عالم‌تر باشند، به این معنا است که در روز اول علمشان با نقص همراه بوده و عملاً آن‌ها در مقام هدایت کاملی نبوده‌اند، در حالی که خدای هادی از طریق انبیاء هدایت ناقص برای ما نمی‌آورد، این‌که گفته می‌شود ائمه‌ی ما و پيامبران هميشه معصوم‌اند - حتي در طفوليت- مبتنی بر همین قاعده است.

راز ماندگاری شیعه

این مقدمه را از این جهت عرض کردم که بدانیم ما در عالم معرفت به کجا نظر داریم و نقش حضرت مولي‌الموحدين و سایر ائمه در ماندگاری شیعه از این قرار است که عرض شد و به همین جهت شیعه در طول تاریخ همواره نسبت به اهدافی که انتخاب کرده با موفقیت جلو رفته است. يك دانشمند سوئدي به عنوان درد و دل می‌گوید:

 «اي مردم! ما در ابتداي رنسانس طوري برنامه‌ريزي‌نكرديم تا به آنچه كه فعلاً بعد از چهارصد سال با آن روبه‌رو شده‌ایم، برسیم. ولي طوري زندگي را شروع ‌كرديم كه ناخواسته به اين نتايج مي‌رسيديم.» بعد مي‌گويد:

 «ابتدا از مرگ ترسيديم و روحیه‌ی مرگ‌اندیشی را به حاشیه بردیم.»

 قرآن مي‌فرماید: تمام مصيبت‌ها و انحراف‌ها از مسیر صحیح از آنجا برای یک ملت پیش می‌آید که قیامت را فراموش می‌کند. می‌فرماید: «اِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبيلِ اللهِ لَهُمْ عَذابٌ شَديد بِمَا نَسُوا يَوْمَ العَذابِ»[[4]](#footnote-4) برای آن‌هایی که از مسیر خداوند منحرف شدند عذاب دردناکی است، به جهت آن که روز عذاب را فراموش کردند. راز این‌که ملت‌های هلاک‌شده نتوانستند پيامبرها را درک کنند آن بود که جایگاه خود را در ابدیت فراموش کردند. علامه‌طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه» مي‌فرمايند در مباحث معرفت دینی خوب است که ابتدا «معاد» بحث شود و جایگاه ابدی انسان با آن شرایط خاصی که برایش پیش می‌آید تبیین گردد، بعد از آن‌که مخاطب ما از خود سؤال می‌کند من در آن عرصه و با آن شرایطِ خاص چگونه باید باشم تا بتوانم خود را تحمل کنم و سعادتمند باشم؟ این جا است که عظمت نبوت معلوم می‌شود و انسان‌ها دامن پيامبران را مي‌گيرند تا با رعایت شریعت الهی در ابدیت خود در عالی‌ترین شرایط به‌سر برند.

اگر كسي مرگ را نفهمد همه‌ی موضع‌گیری‌هایش غیر عادی می‌شود و انصافاً آن دانشمند سوئدي متوجه نکته‌ی خوبی شده و تأکید قرآن بر روي قيامت به جهت آن است که جامعه گرفتار مواضع انحرافی نشود. مي‌گويد:

«ما در ابتدا از مرگ ترسيديم و روحیه‌ی مرگ‌اندیشی را به حاشیه بردیم و برای آن‌که از دست مرگ آزاد شویم، انرژي‌هاي خود را برای دفع مرگ صرف‌كرديم و درنتیجه اسلحه‌هاي مخوف ساختيم، چون مي‌خواستيم مرگ را بميرانيم و در نتيجه مرگ با چهره‌ای وحشتناك به ما رو ‌كرد.»

 چون وقتی خواستیم با ساختن اسلحه‌های مخوف مانع کشته‌شدن خود شویم، رقیب ما نیز با اسلحه‌های مخوف‌تر با ما مقابله خواهد کرد، تا ديروز من شمشير داشتم با شما مي‌جنگيدم، شما هم شميشير داشتي با من مي‌جنگيدي، در آن شرایط تا حدّی می‌توانستیم ضربه‌ی رقیب را پیش‌بینی کنیم، حالا من مسلسل مي‌سازم كه تو را غافلگير كنم، تو هم بمب و موشک مي‌سازي كه من را غافلگير كني. این نه‌تنها یک مرگ غافل‌گیرانه است بلکه دیگر جنگ دو به دو نیست. جنگی است که در یک لحظه یک شهر با تمام غافلگیری به هوا می‌روند. در ادامه در راستای ترس از مرگ و غفلت از مرگ‌اندیشی مي‌گويد:

 «و لذا مرگ با چهره‌ای وحشتناك‌تر به ما رو‌كرد. و ما باز از مرگ ترسيديم و در راستای به حاشیه‌بردن مرگ، قبرستان‌ها را به حاشیه‌های شهرها بردیم تا مرگ را نبینیم».

 در حالی که مستحب است قبرستان‌ها كنار شهر باشند تا آدم بتواند با دیدن قبرستان‌ها متذکر مرگِ خود شود و به‌راحتی بتواند به اموات سر بزند و برکاتی برای خود و اموات به‌وجود آورد. متأسفانه بعضي از مسئولان ما با سفر به اروپا و الگوگیری از آن‌ها، قبرستان‌ها را از منظر مردم دور ساختند. آن دانشمند مي‌گويد:

«قبرستان‌ها را به حاشیه شهرها بردیم تا به ياد مرگ نيفتيم و این کار تصور مرگ را برايمان وحشتناك‌تر كرد - زیرا زندگیِ بعد از مرگ آنچنان مبهم شد که نخواستیم کوچک‌ترین فکری در مورد آن داشته باشیم - و پيران خانواده را كه يادآور مرگ بودند و متذكر مقدمه‌ی مردن، از صحنه‌ی زندگي دور كرديم تا يادآوران مرگ در كنار زندگي ما نباشند و آن‌ها را به آسايشگاه سالمندان سپرديم. در نتيجه پيري‌مان با چهره‌ی افسرده‌تر و دردناک‌تري برايمان نمايان ‌شد.» چون می‌دیدیم آینده ما نیز حضور آسايشگاه سالمندان است «و پيران كه سینه‌ی آن‌ها صندوقي از حكمت و تجربه بود و حوصله‌ي زیادی داشتند تا تجربه خود را به فرزندانمان منتقل کنند و سينه‌ی فرزندانمان به سينه‌ی پيرانمان وصل‌شود و حكمتِ گذشته میراث آينده‌گان ‌گردد، از صحنه زندگي دور شدند. آری پيران رفتند و كودكان با همة كودكي، برنامه‌ريز زندگي ما شدند.»

اين يكي از مشكلاتي است كه در جامعه‌شناسي امروز مطرح است؛ مي‌گويند «جامعه‌شناسي كودك‌محوري یا کودک‌سالاری» و همه نگرانند که كودكان برنامه‌ريز زندگي‌ها شده‌اند و نمی‌دانند علت آن چیست؟[[5]](#footnote-5)

راز ناکامی ملت‌ها

قرآن می‌فرماید: «نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَا كانُوا يَحْذَرُون»[[6]](#footnote-6) به فرعون و ‌هامان و لشكريانشان نشان ‌داديم آنچه را از آن حذر مي‌كردند. دقيقاً با همان چيزي كه مي‌خواستند از آن فراركنند روبه‌رو شدند. اين سرنوشت هر امّتي است كه از انبیاء الهی روی برگرداند. در صورتی‌که اگر مردم مصر و حاکمان آن به حضرت‌موسي رو ‌كرده‌ بودند هرگز گرفتار چنین سرنوشت ناخواسته‌ای نمی‌شدند. آیا اگر غرب در ابتدای رنسانس متوجه کسانی می‌شد که متذکر ابدیت آن‌ها بودند به چنین روزگاری گرفتار می‌شد که حالا همه چیز دارد ولی خود را و آرامش خود را از دست داده است.

تجربه‌ی تاریخی در کنار معارف الهی روشن می‌کند که ما وظیفه داریم هرگز از عهد علوي فاصله نگیریم و همواره با آن حضرت - به عنوان ثابت همه‌ی زمان‌ها - زندگي ‌كنيم و از این نترسیم که مي‌گويند: «دوره‌ی علي گذشته ‌است» و شما را متهم می‌کنند که به گذشته‌ای تعلق دارید که کهنه شده. در حالی که اگر متوجه باشیم همواره در عالم ثابتاتی هست که کهنگی بر نمی‌دارند، متوجه می شویم کسانی کهنه می‌شوند که ثابتات خود را گم کرده‌اند. همیشه در طول تاریخ، حرف اصلی حرفِ انسان‌هایی است که با اتصال به ثابت مطلق، جامعه را از روزمرّگی‌ها نجات می‌دهند و به حقایق متصل می‌کنند. حرف و زندگی دیگران رفتني است. شيپورچي‌هاي حضرت ثامن‌الأئمه مي‌گويند: «دور، دور امام‌رضاست»، و به‌واقع هم همين‌طور است. هميشه دور، دورِ امامان معصوم است. اساساً از همان ابتدای خلقت، دور، دور محمد و اهل البیت آن حضرت بوده و هست چون آن‌ها صورت تامّه‌ی نبوت و ولایت‌اند و همه‌ی پيامبران متوجه صورت تامّه‌ی نبوت و ولایت بودند و به آن‌ها متوسل می‌شدند. حضرت رضا می‌فرمایند: «لَمَّا أَشْرَفَ نُوحٌ عَلَى الْغَرَقِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ الْغَرَقَ وَ لَمَّا رُمِيَ إِبْرَاهِيمُ فِي النَّارِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَ اللَّهُ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ إِنَّ مُوسَى لَمَّا ضَرَبَ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَهُ يَبَساً وَ إِنَّ عِيسَى لَمَّا أَرَادَ الْيَهُودُ قَتْلَهُ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَنُجِّيَ مِنَ الْقَتْلِ فَرَفَعَهُ إِلَيْه »‏[[7]](#footnote-7) وقتى نوح مشرف به غرق‌شدن بود خدا را به حق ما قسم داد غرق از او برطرف گرديد. وقتى ابراهيم را در آتش افكندند، خدا را به حق ما قسم داد خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد و حضرت موسى وقتى به دريا رهسپار شد خدا را به حق ما قسم داد خداوند آن را خشك كرد و هنگامى كه يهودان تصميم به كشتن عيسى گرفتند، عیسی خدا را به حق ما قسم داد از كشته‌شدن نجات يافت و خدا او را به سوى خود بالا برد.

از اول تاریخ حركت تاريخ براي ظهور حضرت خاتم‌الرسل بوده و ائمه‌ی معصومين می‌فرمایند: «لِأَنَّا كُلَّنَا وَاحِدٌ أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ كُلُّنَا مُحَمَّد»[[8]](#footnote-8) همه‌ی ما دارای یک حقیقت هستیم، اول ما محمد است، آخر ما محمد است و بین ما نیز محمد است، همه‌ی ما محمد هستیم.

**برکات برخورد با آثار حكيمان**

در رابطه با رجوع به ثابتات عالم ابتدا باید متوجه باشیم حرف‌های سطحی و زودگذر، عمر ما را در انواع پریشانی‌ها تمام می‌کند و باید رجوع ما به اندیشه‌هایی باشد که خودشان گرفتار روزمرّگی‌ها نیستند. ما در برخورد با كتاب‌هاي امثال حضرت امام و شهيد مطهري و علامه ‌طباطبايي، اگر به این نتیجه رسیده‌ایم که واقعاً از سطحي‌بودن و ناپایداری خسته ‌شده‌ايم، يك طور برخورد مي‌كنيم ولی اگر نگران سطحي‌بودن و ناپایداربودن نباشیم حتی اگر كتاب‌های این بزرگان را هم بخوانيم طوری برخورد نمی‌کنیم که به مقصد اصلی نویسندگان آن کتاب‌ها دست بیابیم. اگر ما بنا نداشته ‌باشيم از سطح زندگی به عمق آن هجرت کنیم وقتی هم با سخنان علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» در المیزان روبه‌رو می‌شویم صرفاً حرف‌هاي ساده‌ی سخنان ایشان را در مي‌آوريم، در حالی که اين روش، روش برخورد با كتاب و آثار حكيمان نيست. باید از خود بپرسید در برخورد با آثار حکیمان بنا داريد حقايقي را كه به‌راحتي در دسترس همه قرار نمی‌گیرد و خدا به يك عده‌اي لطف ‌كرده و به آن‌ها داده ‌است، پیدا کنیم و یا می‌خواهید در برخورد با آثار آن بزرگان اطلاعاتی بر اطلاعات گذشته‌ی خود اضافه کنید، بدون آن‌که بخواهید اصل سخنان را از فرع آن‌ها تفکیک نمائید؟

قرآن مي‌فرمايد: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَه‏»[[9]](#footnote-9) خدا بهتر مى‏داند رسالتش را در كجا قرار دهد. هنر انسان‌ها باید این باشد که از آنچه خداوند در اختیار پیامبرش قرار داده استفاده کنند. در همین راستا خداوند به امثال حضرت امام خمینی و علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیهما» نکاتی ارزانی داشته که بشر امروز سخت نیازمند آن است. ما چكار داريم كه چرا خدا آن معارف را به ما نداده، به این نکته کار داشته باشیم که خداوند خواسته ما آن معارف را از طریق آن بزرگان به دست آوریم. مثل اين است كه كسي بگويد چرا خدا آب را «تر» كرد تا ما از طریق آب سیراب شویم، چرا سیرابی را به خود ما نداد. هنر ما آن است که به کمک آب، خود را سیراب کنیم. همان‌طور که آب پاسخ خداوند است به تشنگی ما، آثار علمایی مثل امام و علامه جواب‌گویی خداوند است به نیاز ما در جهان امروز. اهمیت کار آن‌ها وقتی درست روشن می‌شود هیچ سخنی در عرض سخنان این بزرگان راه‌گشای رفع مشکلات بشر امروز نیست. زیرا اینان به جای دنبال‌روی از تفکر مدرن بنا دارند بشریت را به حقایق ثابت عالم راهنمایی کنند. آدمِ هوشیار نمی‌گوید چرا خدا مرا پیامبر نکرد، تا من هم معصوم بمانم، می‌فهمد اگر خواست گناه نکند و معصوم بماند به انسان‌های معصوم نزدیک شود، باید از نعمت‌های خدا استفاده کند و نتیجه بگیرد. وقتی متوجه شدیم این بزرگ‌مردان - در کنار انبیاء و اولیاء- معارفی را به دست آورده‌اند که جواب‌گوی نیاز امروز ما است چرا در گرفتن آن معارف کوتاهی کنیم؟ حقیقت این است که خدا از دریچه‌ی قلب این‌ها چیزهایی به ما داده است تا ما از اشکالاتی که امروزه در زندگی بشر مدرن پیش آمده عبور کنیم. متأسفانه در زمانه‌ای قرار گرفته‌ایم که افراد هر وقت هر چیزی دلشان خواست برای خود مشروع می‌دانند حتی همجنس‌بازی را، آیا راهی برای عبور از چنین روحیه‌ای می‌شناسید. آیا تنها رضایت فرد باید ملاک عمل باشد؟ یا فضیلت‌ها و باورهای ثابتی هست که اگر بشریت از آن‌ها جدا شود به هلاکت خود نزدیک می‌شود؟

در بحث نبوت و امامت و ولايت، موضوعی مطرح می‌شود كه بيشترين استفاده از قرآن را كسي مي‌برد كه بيشترين حق‌خواهي را دارد. و از آنجایی که رسول خدا قبل از نزول وحی با ‌تمام ‌وجود به دنبال حقيقت بودند آن حضرت بیش از همه به قرآن ایمان آوردند و از قرآن استفاده می‌کنند و قرآن هم در تأیید ایمان پیامبر به وَحی الهی می‌فرماید: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنْزِلَ إلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ»[[10]](#footnote-10) رسول خدا به آنچه از طرف خدا به سوی او نازل شد ایمان آورده و مؤمنین نیز ایمان آورده‌اند. یعنی نه تنها اولين كسي كه به وحی ايمان‌ آورد خود پيغمبر بود بلکه ایمان او از ایمان سایر مؤمنین جدا است، چون در آیه‌ی مذکور ایمان رسول خدا را به طور مجزا ذکر کرده است. براي اين‌كه آن حضرت از همه بيشتر به دنبال حق بود و خداوند هم او را شايسته چنين معارفی و چنین مسئوليتي يافت. زیرا حضرت در آن دوران متوجه بودند در شرایطی قرار دارند که اعمال انسان‌ها به هیچ حقیقت ثابتی تکیه ندارد. و طالب حقیقت شدند و شایسته وَحی الهی گشتند.

**لازمه‌ی استفاده از الميزان**

تأکید بنده در این جلسه در رابطه با چگونه استفاده‌کردن از تفسیر المیزان است، که اگر بنا داريد با رجوع به الميزان به دنبال حرف‌هاي ساده و آسان باشید چرا می‌خواهید به تفسیر الميزان رجوع کنید؟! برويد به سراغ تفسيرهاي ساده‌ای که به همین منظور نوشته شده. برای ورود به تفسیر المیزان ابتدا بايد اين خيزش و عزم در شما ایجاد شده باشد كه می‌خواهید از طریق قرآن و در نگاه انسان متفکری که به خوبی ناکامی‌های بشر امروز را می‌شناسد، نیازهای امروز خود را از زاویه علوم انسانی برآورده سازید و بدانید علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» بنا دارد در مقابل ساختاری که جهان مدرن به بشریت تحمیل کرده، ساختار قرآنی را در فضای امروز متذکر شود و به همین جهت تأکید می‌کنم تفسیر المیزان براي انسان‌هایي كه مي‌خواهند به عمق موضوعات انسانی دست یابند حرف دارد. اگر رسيده‌ايد به اين‌كه ساختارهای موجود جهان به جهت غفلت از عالم قدس و معنویت دچار معضل اساسی است و مي‌خواهيد در مسائل معرفتيِ اسلام قله‌ها را طي ‌كنيد، يكي از بهترين راه‌هاي معرفت، تفسیر الميزان است. اما كسي هنوز به اين آگاهی نرسيده ‌است، اگر سراغ الميزان برود، نمی‌تواند با روح آن ارتباط برقرار کند، هر چند نکاتی از آن بیاموزد. ابتدای انقلاب يك ادايي پيدا شد به نام «فيلسوف‌شدن»، در آن فضا افرادی هم که استعداد فلسفی نداشتند سعی می‌کردند ادای فلسفه‌دانی در آورند و نه‌تنها بقیه را به زحمت می‌انداختند خودشان را هم اذیت می‌کردند چون می‌خواستند ادعای فیلسوف بودن داشته باشند در حالی که ناتوانی فکر خود را در فهم آن موضوع پنهان می‌کردند برای حفظ یک آبروی دروغین. به گفته مولوی:

ما چرا چون مدعی پنهان کنیم.....بهر ناموس مزوّر جان کنیم

نمي‌خواهم بگويم فيلسوف‌شدن هنر است، مي‌خواهم بگويم بالاخره يك نوع عقل است، هيچ‌وقت كسي با عقل تجربي و عقل تاريخي نمي‌تواند عقل فلسفي داشته ‌باشد، عقل فلسفي استعداد ديگري مي‌خواهد، لازم هم نيست همه فیلسوف باشند. در آن زمان يك آشفته بازاري شده‌بود، مي‌ديدي طرف بدون حساب قواعد فلسفي را همه جا به كار مي‌برد بدون این که بین اعتبار و حقیقت تفکیک کند و چه دردسرهایي براي خودش و ديگران درست كرده بود. عزيزان! مواظب باشند اگر نمی‌توانید با روح المیزان ارتباط برقرار کنید بدانید براي كار ديگري ساخته ‌شده‌ايد، مسیر خدمت شما به جامعه در آن کاری است که روح شما در آن کار احساس راحتی می‌کند. گفت:

هر کسی را بهر کاری ساختند.....میل آن اندر دلش انداختند

 اين را شنيده‌ايد که آيت‌الله خوئي«رحمة‌الله‌علیه» به كمك آيت‌الله بهجت«حفظه‌الله‌تعالي» با آيت‌الله قاضي طباطبائي آشنا شدند، داستانش هم مفصل است. چون مرحوم آيت‌الله خوئي خيلي گرايش به جريان‌های عرفاني نداشتند، نقد مختصري به‌ آيت‌الله قاضي از طرف ايشان شده بود. آيت‌الله قاضي فرموده ‌بودند: خودش مي‌آيد و بالاخره هم آيت‌الله خوئي خدمت ايشان مي‌روند. قضیه به این شکل بوده که آيت‌الله بهجت در درس خارج آيت‌الله خوئي نقدهاي پخته‌اي مي‌كردند، يك بار بالاخره آقای خوئی آقای بهجت را كنار ‌مي‌كشند و مي‌گويند: شما اينها را از كجا مي‌گويي؟ پيش كسي مي‌روي درس‌مي‌خواني؟ آيت‌الله بهجت موضوع را منحرف‌مي‌كنند و مي‌گويند: شما هم يك سري به آيت‌الله قاضي بزنيد، بالاخره آقای خوئی را به طرف آیت الله قاضی مي‌كشانند. و آيت‌الله قاضي يك دستورالعملي به آيت‌الله خوئي مي‌دهند؛ كه اين كار را بكنيد تا نتايجي بگيريد. آيت‌الله خوئي هم دستور را چهل روز عمل ‌مي‌كنند، و در نتیجه تمام سير زندگي‌شان را در مقابل خود می‌یابند حتی تا آنجا که در مقام فتوا قرار می‌گیرند و تا آنجايي كه مؤذن مي‌گويد: «أيها الناس! سيدابوالقاسم خوئي به ملکوت اعلی پیوست»، بعد از این قضیه آيت‌الله خوئي از مرحوم آیت الله قاضی خواهش‌ مي‌كنند كه يك دستورالعملي بدهيد تا من هم وارد اين ميدان بشوم.آقا هم يك دستورالعمل ديگري مي‌دهند. آيت‌الله خوئي مي‌گويند كه همه كارها را آماده‌كرده‌بودم يك بعدازظهري نشسته ‌بودم، كه دستور را شروع ‌بكنم و ذكری که دستور داده بودند را بگويم، با این که ذكر خيلي‌آسانی بود اما آن ذكر يادم ‌رفت. يك‌كمي فكر كردم، يادم ‌نيامد. بعد به خودم گفتم: سيد ابوالقاسم! تو اهل اين كارها نيستي، تو برو فقهت را درس بده، بگذار يكي ديگر دنبال عرفان برود.[[11]](#footnote-11)آيت‌الله خوئي از لحاظ فقهي و شاگردپروری بسیار موفق بودند ولی وقتی متوجه شدند اهل آن نوع عرفان نیستند به کاری پرداختند که استعداد آن را داشتند.

تأكيد بنده این است كه کسانی باید به تفسیر الميزان رجوع کنند که روحشان آماده است از طریق آن تفسیر تغذیه شود و مطالب مطرح شده در آن تفسیر را - در عین ظرائفی که دارد- غذای جان خود می‌دانند.

در برخورد با المیزان باید اين را بدانيد كه يكي از خصوصيات علامه ‌طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه» موجزگوئی و کتوم بودن است، يعني طوری سخن می‌گویند که فقط كسي كه اهل است می‌تواند مطلب را بگیرد. از آيت‌الله حسن‌زاده پرسيده ‌بودند: اين دو برادر، يعني «سيدحسين‌طباطبائی» و «سيدحسن‌طباطبائي» را چگونه ديديد؟ فرموده بودند: «سيدحسين»، كتوم است و «سيدحسن» بذول بود.[[12]](#footnote-12) به همین جهت شما در الميزان با كسي روبه‌رو هستيد كه بسيار كتوم است و مسائل را خيلي عريان نمي‌گويند، شما باید هنر این را داشته باشيد و آن پنهاني‌ها را هم بيابيد، این روش جدّش علی هم هست که مولوی در خطاب به حضرت عرض می‌کند:

از تو بر ما رفت، چون داري نهان؟! مي‌فشاني نـور چـون مَه بي‌زبـان

این هنر مولوي است كه می‌فهمد حضرت علی بدون سخن گفتن، همچون ماه نورافشانی می‌کند و لذا پنهاني‌ها را مي‌بيند و مي‌گويد: اي علي! تو چطوري مي‌خواهي پنهان ‌كني؟!

مي‌خواهم عرض ‌كنم وقتی متوجه باشیم علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه» كتوم‌اند و حقايق را به صورتی پنهانی مطرح می‌کنند باید خود را آماده کنید که بتوانید آن پنهاني‌ها را بیابید و به همین جهت هر روحي نمی‌تواند با الميزان روبه‌رو بشود.

حتماً شنيده‌ايد؛ آيت‌الله طباطبائي راجع به معاد به آن صورتی که در مکتب حکمت متعالیه مطرح است بحثی را باز نکرده‌اند آيت‌الله‌جوادي‌آملي«حفظه‌الله‌تعالي» مي‌فرمايند: مرحوم علامه«رحمة‌الله‌علیه» آنگاه که درس اسفار به مبحث معاد که بعد از سَفَر نفس است، رسيد، ديگر درس اسفار را ادامه ندادند و معاد را به شکل علني براي طلاب تدريس نکردند و در بيان راز آن مي‌فرمودند: «زمان بحث معاد نرسيده است، هنوز خداي سبحان مسأله معاد را روزي حوزه‌هاي علمي نکرده است که انسان بتواند مباحث معاد را علني تدريس کند. چون هر علمي رزق الهي است و اين روزي نيز مربوط به عصري خاص است و مصري و نسلي دارد تا - إن‌شاءالله- آن‌ها آماده بشوند و هنوز چنين نشده است. گاهي نيز تعارف مي‌کردند که شما مباحث معاد را بنويسيد ولي مي‌فرمودند که هنوز وقتش نرسيده است.»[[13]](#footnote-13)با این‌که فرمودند بحث معاد هنوز براي حوزه زود است، ولی با همان روحیه‌ی کتوم بودن در سطوری بسیار مختصر حرف اصلی را زده‌اند ولی مطالب را در پرده می‌گویند تا فقط اهلش بگیرد. با همه این دقت‌ها و رعایت عدم آمادگی زمانه برای مباحث عمیق، عده‌ای آن کتاب‌فروشی كه كتابهاي ايشان را چاپ ‌مي‌كرد آتش‌زدند، و مسلم به تحريك آنهايي آتش ‌زدند كه مي‌فهميدند اين سيد بزرگوار حرف‌هایی دارد غیر از حرف‌هایی که در جوامع دینی به صورت معمولی مطرح است و مردم را به یک برداشت سطحی از دین دلخوش کرده‌اند. البته بنده احساس می‌کنم شرایط تا حدّی تغییر کرده و ذهنها بيدار شده و مردم آمادگی پذیرش سطوح عمیق‌تر دین را پیدا کرده‌اند، گویا مصداق آن روایتی که امام سجاد می‌گویند: «در آخرالزمان متعمقيني پيدا مي‌شوند که شش آیه اول سوره حدید و سوره توحید برای آن‌ها آمده»[[14]](#footnote-14) به همین جوانان دوره‌ی ما اشاره دارد. جوانانی که می‌خواهند نکات دقیقی از دین را بفهمند که در مجامع عمومی مطرح نمی‌شود.

جناب آقاي دکتر غفاري در كتاب «شريعتِ صامت» مي‌گويند: آقاي مطهري مي‌گفتند: من يك سطر از الميزان را مي‌گيرم و گاهي ده جلسه روی آن بحث‌ مي‌كنم. ملاحظه كنيد كه اين را شهید مطهری می‌گویند که در قله‌ی معارف اسلامی ایستاده است. همة حرف اين است كه با الميزان بايد با روحیه و عزمی خاص برخورد كرد وگرنه از معارف عميق و بلند آن محروم مي‌شويد ولي غرور الميزان خواندن برايتان مي‌ماند.

اين‌كه مي‌بينيد تفسير الميزان در همه محافل دینی مطرح نیست این را یک امر طبیعی بدانید و تصمیم نگیرید شرایط را تغییر دهید. سعی کنید روح‌های افراد را آماده کنید تا خودشان متوجه شوند نیازهای اساسی‌شان با المیزان برآورده می‌شود. مگر امام صادق نفرمودند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَان‏»[[15]](#footnote-15) قطعاً امر ما دشوار و طاقت فرسا است، نمی‌تواند آن را حمل کند مگر فرشته مقرّب، يا پيامبر مرسل، يا بنده‏اى كه خداوند دلش را جهت ايمان آزموده است‏. اساساً آنچه در فرهنگ اصيل اهل‌البیت هست روحیه‌ای عميق است که تنها انديشه‌هاي بزرگ مي‌توانند از آن درياهاي عميق صدف‌هاي گران‌قيمتِ معارف را در آورند. تنها شيعه، توانست در غوغا و تبليغات امويان بفهمد در آن خانه چه می‌گذرد همه‌ی حقيقت آن جا است، گویا خداوند مقدر کرده است انسان‌ها حق را در ماوراء غوغاها بیابند.

با این مقدمات خواستم عرض کنم: اگر با دقت كافي وارد تفسير الميزان شويد، بسياري از نكات عميق عقیدتی و اخلاقی و عرفاني و سیاسی را به دست خواهيد آورد كه سراسر قرآن متذكر آن‌ها است و خداوند در لابه‌لای سوره‌ها مطرح نموده است. آيت ‌الله حسینی تهراني«رحمة‌الله‌علیه» در كتاب «مهر تابان» مي‌فرمایند: ما چند بار از علامه‌ی ‌طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه» خواستيم كه به ما کتاب «فصوص محي‌الدين» را درس ‌بدهند ولی علامه از ما انتظار داشتند از ایشان بخواهیم قرآن را برای ما بگویند. برداشت علامه طهرانی آن بود که علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه» می‌خواستند بگویند: اگر شما قرآن را با آن دید خاص نگاه ‌كنيد، آن‌چه در فصوص محی الدین هم هست به دست می‌آورید. به نظر بنده هم اگر كسي الميزان را آن‌طور كه الميزان است نگاه ‌كند، واقعاً به آن نكات عميقي كه در فصوص مطرح است به خوبی دست می‌یابد، منتها با يك وسعت بيشتر. البته فصوص محي‌الدين هم در واقع يك تفسير قرآن خوبی و می‌تواند مقدمه فهم ظرائفی باشد که در المیزان مطرح است.

**روش الميزان؛ مانع نفوذ شيطان در تئوري‌ها**

خدا به ملت ما كمك ‌كرده ‌است و نور قرآن را بر قلب علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» اشراق نموده تا در حال حاضر از رهنمودهای قرآنیِ مناسب جهت زندگی در این دوران محروم نباشیم. در زمانی که نظام‌های سیاسی عالم همه معطوف به قدرت است و دغدغه‌ی اصلی آن‌ها معیشت در دنیا است، قرآن چشم ما را به حقایقی می‌اندازد که آن حقایق باید باطن نظام‌های سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و تربیتی و اقتصادی ما باشند تا معنویت بر ماده‌گرایی غلبه کند و افق بشر از وضع موجود در آید.

روش علامه‌طباطبايي«رحمة‌الله‌عليهما»، در تفسیر المیزان روش تفسیر قرآن به قرآن است که بهترين و کارآمدترين شيوه‌ی تفسيري قرآن می‌باشد که از اهل بيت به ما رسیده. زیرا براي فهم يک متن مقدس ديني، بهترين راه تدبّر در همان متن است. اساس اين تفسير این است که هر آيه از قرآن کريم با تدبّر در ساير آيات قرآني و بهره‌گيري از آن‌ها تفسیر مي‌شود.

اميرالمؤمنين فرمودند: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ»[[16]](#footnote-16) پس خداى سبحان در كتاب خود بى آن‌كه او را بنگرند خود را به بندگان شناساند، و قدرت خود را به همه نماياند. حضرت در این سخن ما را تشویق می‌کنند که در قرآن تدبّر کنیم تا قدرت الهی را بنگریم. در جای دیگر می‌‌فرمایند: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لَيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضا»[[17]](#footnote-17) بعضی از قسمت‌های کتاب خدا، بعضی دیگر را تصدیق می‌کند و نیز می‌فرمایند: «كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَ لَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّه‏»[[18]](#footnote-18) اين قرآن است كه با آن مى‏توانيد راه حق را بنگريد و با آن سخن بگوييد و به وسيله آن بشنويد. بعضى از قرآن از بعضى ديگر سخن مى‏گويد، و برخى بر برخى ديگر گواهى مى‏دهد، آياتش در شناساندن خدا اختلافى نداشته، و كسى را كه همراهش شد از خدا جدا نمى‏سازد.

بنا به نظر آیت الله جوادی«حفظه‌الله»:

«الميزان حقیقتا براى يك مفسّر، دائرة المعارف قرآنى است تا بتواند دقایق فهم قرآن را به‌دست آورد. آنچه در تفسیر الميزان رعایت شده است جز در روايات معصومين در تفاسير پيشينيان به ندرت ديده مى‏شود، شناسايى آيات كليدى و ريشه‏اى قرآن و در پرتو آن آيات، درهاى بسيارى از آيات ديگر را گشودن، کار علامه‌ی طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» در المیزان است. در این روش سخن از كلمه يا كلام مشابه نيست تا فهرست‏ها و لغت‌نامه‌ها راهگشا باشند، بلكه در اين روش بايد از «المعجم» و كتاب لغت جلوتر رفت و به «وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ» رسيد و آیات كليدى را به عنوان «مفاتيح غیب» ديد و از آيات كليدى گره‏هاى بسته را گشوده و به كمك غُرر آیات، سراسر قرآن كريم را درهاى باز الهى ديد كه هيچ جاى آن ناگشوده نيست و سپس آيات ريشه‏اى كه ظواهر را تغذيه مى‏كند، از آيات كليدى كه بواطن قرآن را مى‏گشايد جدا كرد. نتيجه‌ی شناسايى آيات زير بنائى و آشنايى با آيات روبنايى و كيفيت ظهور آيات پايه‏اى در اين آيات و نحوه‌ی رجوع اين آياتِ روبنايى به آيات گذشته، از نشانه‌های استحكام تفسير قرآن است که در المیزان به‌خوبی رعایت شده است.

با اندکی دقت در المیزان معلوم می‌شود مرحوم علامه‌ی طباطبایی«قدس‌سره» اطلاع نسبتاً وسيع و فراگيرى نسبت به تمام ظواهر قرآنى داشته‌اند و لذا هر آيه را كه طرح مى‏نمایند طورى درباره‌ی آن بحث مى‏كنند كه سراسر قرآن كريم مدّ نظر است. و از آن جائی که سيرى طولانى و عميق در سنّت ائمه داشته‌اند، هر آيه كه طرح مى‏شود طورى آن را تفسير مى‏كنند كه اگر در بين سنّت معصومين دليل يا تأييدى وجود دارد از آن به‌ عنوان استدلال يا استمداد بهره بردارى شود و اگر دليل يا تأييدى وجود نداشت به سبكى آيه محلّ بحث را تفسير مى‏نمایند كه با سنّت قطعى آن ذوات مقدّسه تناقض نداشته باشد.

از آنجایی که مرحوم علامه«قدس‌سره» تبحرى كم‌ نظير در تفكر عقلى داشته‌اند. آيه‌ی مورد بحث را طورى تفسير مى‏نمایند كه اگر در بين مبادى عقلى دليل يا تأييدى وجود داشت از آن دلیل در خصوص معارف عقلى - و نه احكام تعبدى - به عنوان استدلال يا استمداد بهره بردارى شود و اگر بحث‏هاى عقلى در آن باره ساكت بود طورى آيه را معنا مى‏نمایند كه با هيچ دليل قطعىِ عقلى مخالف نباشد، زيرا هرگز بین عقل و وحى تناقض نمی‌باشد چون هرگز دو حجّتِ هماهنگِ خداوند مباین نخواهند بود بلكه عقل چراغى است روشن و وحى صراطى است مستقيم كه هيچكدام بدون ديگرى سودى ندارد.

مرحوم علامه«قدس‌سره» به همه‌ی محكمات قرآن آشنا هستند و مى‏فرمایند برجسته‏ترين آيه‌ی محكمه همانا كريمه‌ی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْ‏ءٌ» است و در شناخت متشابهات نيز مسلط‌اند و به طور روشن متشابهات را به محكمات كه امُّ الكتاب مى‏باشند و به منزله‌ی اصل و مادر همه‌ی مطالب قرآنى به‌شمار مى‏روند، ارجاع مى‏دهند. محكمات را ميزان قطعى مى‏دانستند و مبانى علوم ديگر را با اين ميزان كه عقل نيز در برابر آن اذعان و خضوع دارد، ارزيابى مى‏كنند كه اين خود نشانه‌ی پيمودن راه راست مى‏باشد زیرا حضرت رضا می‌فرمایند: «مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ هُدِيَ إِلى‏ صِراطٍ مُسْتَقِيم‏»[[19]](#footnote-19) كسى كه متشابه قرآن را به محكم قرآن برگرداند، به راه راست راهنمائى شده است.

مرحوم علامه«قدس‌سره» آشنايى كامل به مبانى عرفان و خطوط كلّى كشف و اقسام گوناگون شهود داشتند و لذا در عين دعوت به تهذيب نفس و استفاده‌ی روشنِ تزكيه از قرآن و حمايت از رياضت مشروع و تبيين راه دل در كنار راه فكر، هرگز كشف عرفانى خود يا ديگران را معيار تفسير قرار نمى‏دهند، نهایتاً شهود خود را در صورت صحت، يكى از مصاديق آيه، مى‏دانند. البته در تفسیر قرآن آن احتمالى كه راه كشف را ببندد و مسير تزكيه نفس را سدّ كند، نمى‏پذيرفتند.

مرحوم علامه«قدس‌سره» از آيات كليدى قرآن كريم به عنوان «غرر آيات» ياد مى‏فرمایند درباره‌ی آيه‌ی 8 از سوره‌ی طه: «اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏» چنين مى‏گويند: «و من غرر الآيات فى السورة قوله تعالى اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى....»[[20]](#footnote-20) و همچنين آيات هفتگانه پايان سوره حشر كه هم ترغيب به لقاى پروردگار از راه مراقبت و محاسبت در آن‌ها مطرح است و هم عده‏اى از اسماى حسناىِ بارى تعالى كه هركدام مجراى فيضی جدا و تجلى عليحده باشد، به حساب آيات اصولى آمده و درباره‌ی آن‌ها چنين فرمودند: «و من غرر الآيات فيها الآيات السبع فى آخرها ...».[[21]](#footnote-21)

از آن جائی که مبدء تمام وجودهاى خارجى، هستى محضِ خداوند سبحان است كه بدون آن چيزى موجود نخواهد شد و مبدء تمام وجودهاى علمى، شناخت آن هستى محض است كه بدون معرفت او چيزى شناخته نخواهد شد. از اين جهت آيات توحيدى كه بيانگر صفات جمال و جلال آن ذات مقدّس مى‏باشد و وحدت ذات و وحدت مبدء خلق و وحدت ربّ و مدبّر و نيز وحدت معبود را تبيين مى‏نمايد، از غرر آيات به‌شمار آمده و جزء معارف كليدى قرآن كريم محسوب مى‏شوند كه مبدء شناخت ساير آيات مى‏باشند، و بدون آن‌ها هيچ آيه‏اى فهميده نمى‏شود زيرا اين بخش از قرآن عهده‏دار قواعد كلّى قرآن‌شناسى مى‏باشد و با نيل به اين قواعد كلّى، ديگر آيات قرآنى روشن مى‏گردد. اين روش يعنى از آيات زير بنائى و معارف كليدى، پى به سائر آيات بردن همان سيره‌ی مرضيّه‌ی ائمه‌ی اطهار بوده كه مرحوم علامه می‌فرمایند: اگر اين سبك سابقه‏دار به نسيان سپرده نمى‏شد و ادامه مى‏يافت بسيارى از اسرار قرآنى آشكار مى‏گشت.[[22]](#footnote-22).

بنا بر اين سراسر قرآن كريم متشابه و مثانى همديگرند و شايد جدانمودن هر آيه از آيات ديگر و آن‌ها را در تفسير آيه‌ی مورد بحث ملاحظه نكردن و هركدام را بريده از جمع ديگران مشاهده‌نمودن و از آيات ديگر به عنوان دليل يا تأييد و شاهد مددنگرفتن، يك نحوه تفرقه ايجادكردن بين آيات منسجم و متّحد قرآن باشد كه بازگشت اين نوع تجزيه و پراكنده‌ساختن اعضاى پيكر يگانه‌ی كلام خدا به آن باشد كه در قرآن به عنوان يك روش نكوهيده نسبت به قرآن ياد شده، می‌فرماید: «...كَما أَنْزَلْنا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ»[[23]](#footnote-23) آن‌هایی که قرآن را قسمت‌قسمت و جدا کردند. هر آيه را از ديگر آيات كه همانند اجزاى يك واحد به‌شمار مى‏روند، منقطع‌نمودن خود يك نحو تفرقه‌ی ناپسند است، زيرا آيه‏اى كه به ديگر آيات انعطاف دارد نمى‏توان آن را بدون گرايش به مفاهيم آيات ديگر تفسير كرد.[[24]](#footnote-24)

روش علامه به پیروی از مرحوم آيت‌الله قاضي «احراقي» بود. يعني آتش‌‌زدن به هر آنچه به غیر خدا ختم شود. مثلاً به شما مي‌گويند: «راست بگو»*.* اين يك توصيه‌ی اخلاقي است، با انگیزه‌های مختلف. ممكن است يكي بگويد: راست بگو براي اين‌كه نجات ‌پيدا ‌كني، روايت هم همين را مي‌گويد.[[25]](#footnote-25) ممكن است يكي بگويد: راست بگو تا آدم محترمي بشوي، یا راست بگو تا اموراتت در جامعه بگذرد. همه‌ی اين‌ها درست است، ولی باید دید کدامیک از این توصیه‌ها احراقی است و در عمل به آن دستور به آنچه غیر از خدا است آتش می‌زنیم. مثل همان كه مي‌فرمایند: «صُومُوا تَصِحُّوا» روزه بگيريد تا سالم شويد. اما هر كس روزه ‌بگيرد به نيت اينكه «سالم بشود» روزه‌اش باطل است، چون سلامتي بدن نبايد غایت روزه باشد، سلامتی بدن يك هدف ابتدائی است، اگر كسي هدفش از روزه‌گرفتن اين باشد كه بدنش سالم باشد، قربةإلي‌الله روزه ‌نگرفته و روزه‌اش باطل است، چنین کسی با روزه‌گرفتن به موجوديت همين بدن و اين دنيا مي‌انديشد، نه تنها به اين دنيا آتش نزده بلكه به دنياداري بيشتر مي‌انديشد. یا وقتی خداوند می‌فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإنْسَ إلا لِيَعْبُدُونَ»[[26]](#footnote-26) جن و انس را خلق‌ نكرديم مگر براي اين‌كه عبادت ‌كنند. عبادت در این آیه هدف متوسط است چون در جایی دیگر می‌فرماید: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّي يَأْتِيَكَ الْيَقِينَ»**؛[[27]](#footnote-27)** پروردگار خود را عبادت‌ كن تا به يقين برسي. معلوم می‌شود عبادت مقصد اصلی نیست، مقصد اصلی یقین است و باید رجوعِ عبادت به آن هدف اصلی باشد و برای رسیدن به هدف اصلی از هر هدف دیگری عبور کنیم.

حالا به مثال «راست گفتن» دقت ‌كنيد؛ راست گفتن براي نجات ‌پيدا‌كردن، نجات پیدا کردن يك مقصد متوسط است. و می‌توان در این عمل به مقصد برتري نظر کرد و آن رسیدن به اَصدَقِ واقعی است که خداوند است. قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِيثًا»[[28]](#footnote-28) چه کسی از جهت خبر دادن از خدا راست‌گوتر است؟ و یا می‌فرماید: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قِيلاً»[[29]](#footnote-29) چه کسی از جهت گفتار از خدا راستگوتر است؟ در روش احراقی می‌گوئیم: چون خدا **«اَصْدَق»** است ما با صدق خودمان مي‌خواهيم به صفات الهی نزدیک شویم و هیچ هدف دیگری - اعم از محترم بودن در جامعه و غیره – نداریم. چون رسول خدا فرمود: «تَخَلَّقُوا بِاَخْلاقِ الله»**[[30]](#footnote-30)** به اخلاق خدا متخلق شويد. این نوع راست گفتن را راست گفتن احراقی می‌گویند که انسان به هر چیز، غیر از خدا آتش می‌زند. در این روش هر چه انسان صادق‌تر باشد به اصدق نزديك‌تر است. قرآن به ما دستور داده «كُونُوا مَعَ الصَّادِقَينَ»[[31]](#footnote-31) با صادقین باشید، براي اين‌كه صادقين با اصدق‌اند. اين مثال‌ را به عنوان روش اِحراقي عرض کردم تا روشن شود چگونه در این روش هيچ **منيّتي** براي انسان باقي نمي‌ماند. و این را عزیزان متوجه باشند تمام راه‌های ورود شيطان در قلب ما از آن جایی است كه روحیه‌ی احراقي را در خود تقویت نکرده‌ایم. روش احراقی یعنی به سيم آخر بزنید و به خدا بگوئید:

روی بـنـمـای وجـــود خــودم از یــاد بـبـر خِـرمـن سـوخـتـگان را همه گو بـاد بـبـر

ما چو دادیـم دل و دیـده به طـوفـــان بلا گـو بـیـا سـیـل غـم و خـانـه ز بنیاد بـبـر

دولت پـیـر مغان بـاد که باقی سهل‌ست دیـگـری گـو بـــرو و نــام مـن از یــاد بـبـر

روز مـرگـم نـفـسی وعـده‌ی دیــدار بـده وانـگـهـــم تـا بــه لـحــد فـارغ و آزاد بـبـر

در روش احراقي، انسان به اصلِ اصل مطلب نظر می‌کند و در همه‌ی امور – با نفی خود - نظر به حضرت الله دارد.

راسل در رابطه با دزدي نكردن مي‌گويد: «ما گوسالة همسايه را نمي‌دزديم تا گاو ما دزديده ‌نشود». با این انگیزه دزدی نکردن غیر از آن است که انسان به جهت رعایت حقِ افراد به حقوق افراد تجاوز نکند. در نگاه دین شما معتقدید چون این گوساله حق شما نیست به آن حق تجاوز نمی‌کنید وگرنه از حضرت حق فاصله گرفته‌اید، وقتی اسلام مي‌گويد: دزدي حرام است، يعني دزدی تجاوز به حریم الهی است و با ارتکاب به آن، ارتباط انسان با خدا قطع ‌مي‌شود. ولی طبق حرف راسل: ما دزدي ‌نمي‌كنيم وگرنه دزدِ قوي‌تري مي‌آيد گاومان را مي‌دزدد. روح تجاوز به حقوق انسان‌ها در روش راسل عملاً خشكيده نمي‌شود. اگر به طرف بگوييم «‌عزيزم! دزدي‌نكن، چون اگر دزدي ‌بكني سنگ روی سنگ بند نمي‌شود»، به روح تجاوزگری طرف آتش نزده‌ایم و نتيجه این نوع توصیه‌ها كوتاه مدت است چون در اين روش‌ها منیّت انسان باقی است و راه ورود شيطان باز است. در درون این نوع توصیه‌ها شيطان مي‌تواند وسوسه کند که بیا راهی به تو نشان می‌دهم که هيچ‌كس نفهمد تو گوساله همسایه را دزدیده‌ای. با این نکات است که عرض می‌کنم روش الميزان روشي است كه انسان را به عين معنويت وصل ‌مي‌كند به طوري‌كه چون و چراهاي شيطان ديگر نمي‌تواند در تئوري‌هاي شما وارد بشود.

**چگونگی روش تفسیر قرآن به قرآن**

با توجه به نکاتی که از قوق حضرت آیت‌الله جوادی«حفظه‌الله» عرض شد خوب است مختصري ملموس‌تر متوجه روش علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» در تفسیر الميزان بشويم تا خدا به لطف و كرم خودش آماده‌مان ‌كند از اين تفسير گرانقدر كه حاصل بیست‌‌سال زحمت شبانه‌روزي يك مرد الهي بر روي آيات قرآن است، بهره‌مند شویم.

عرض شد روش علامه تفسير آيه ‌به‌ آيه است. آيه‌اي را به كمك آيه‌اي ديگر تفسير مي‌كنند. خود ايشان مي‌فرمايند: اين روش را ما از استادمان مرحوم قاضي داريم و اصل روش تفسیر آيه ‌به‌ آيه، تذكر معصوم و روش ائمه است، كه عرض شد حضرت‌اميرالمؤمنين مي‌فرمايند: «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلي بَعْضٍ»[[32]](#footnote-32) بعضي از قسمت‌های قرآن به كمك بعض ديگر سخن گفته، و بعضي از آن شاهد بر بعض ديگر است.

براي روشن شدن روش تفسیریِ قرآن به قرآن به اين مثال توجه بفرمائيد که در آيه 42 سوره يوسف دارید كه آن دو نفري كه پيش حضرت یوسف آمدند تا خوابشان را تعبير كنند و حضرت فرمودند كه: يكي‌ از شما «مِيّ ‌ريزِ» پادشاه مي‌شود و دیگری را هم به دار می‌آویزند. دراينجا ظاهراً برای فهم ادامه آیه مشكلي به وجود مي‌آيد، چون در ادامه مي‌فرمايد: «قَالَ الَّذِي ظَنَّ أنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرُونِي عِنْدَ رَبِّكَ» حضرت به آن كسي كه متوجه بودند نجات مي‌يابد، گفتند: پيش آن **ربّت**، - يعني عزيز مصر - كه مي‌روي، ياد ما باش. يعني بگو كه يك انساني را بي‌گناه زندان كرده‌اند. ادامه آيه هست كه: «فَأنْسَاهُ الشَّيْطَانُ، ذِكْرَ رَبِّهِ» شيطان ياد **ربّش** را از ياد او ‌برد. اين سؤال هست كه شيطان يادِ چه كسي را از یاد ربش برد و در او تصرف کرد؟ بعضی از مفسرین به عنوان يك نكته اخلاقي اين‌گونه تفسير مي‌كنند كه: «شيطان یاد خدا را از ذهن حضرت يوسف برد.«فَلَبِسَ فِي سِجْنِهِ بِضْعَةَ سِنينَ» پس در نتیجه يوسف چند سال ديگر در زندان ماند، چون يوسف تحت تأثير شيطان، از ياد پروردگارش غفلت كرد و به غير خدا متوسل شد و به جرم اين غفلت، چند سال ديگر در زندان ماند.

در تأييد اين برداشت از آيه، روايت هم داريم، ولي با وجود روايت، علامه‌طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه» اين برداشت را قبول ندارند و حتي احتمال هم نمي‌دهد. چون قرآن را با قرآن تفسير مي‌كنند؛ قرآن از يك طرف در همين سوره یوسف در آيه‌ی 24 مي‌فرمايد: «إنَّهُ مِنْ عِبَادِنا الْمُخْلَصِينَ» حضرت‌يوسف از بندگان مخلَص ما بود. و از طرفي در سوره‌ی ‌ص، ‌آيه‌ی 83 خداوند از قول شيطان مي‌گويد كه او خطاب به خدا گفت: «لَاُغْوِيَنَّهُمْ أجْمَعِينَ إلّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» **همه بندگانت را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلَص را.** خدا هم تأييد ‌كرده ‌است زیرا اگر شيطان مطابق واقع سخن نگفته بود قرآن به عنوان کتاب هدایت بشر آن را ردّ می‌کرد، چون قرآن كتاب هدايت است هيچ حرفي را بدون اينكه حق باشد نمي‌زند. اينجا هم قرآن نگفت: «شيطان بيخود گفت»، بنابراين اين حرف درست است که شيطان مي‌گويد: من بندگان مخلَص را نمي‌توانم اغوا بكنم. از آن طرف قرآن مي‌گويد: حضرت يوسف مخلَص است، پس ضمير **«هُ»** در آيه **«فَأنْسَاهُ الشَّيْطَانُ»** به حضرت يوسف برنمي‌گردد و نمی‌توان گفت شیطان از یاد حضرت یوسف یاد ربش را برد. آن‌طور كه علامه«رحمة‌الله‌علیه» مي‌گويند اين‌گونه مي‌شود كه «فَأنْسَاهُ الشَّيْطَانُ»: شيطان از ياد شخصِ خواب‌بيننده، برد كه به **ربّش** يعني به آن عزيز مصر بگويد كسي بي‌گناه در زندان است و نتيجه آن فراموشی آن شد که حضرت يوسف چند سال در زندان ماند. اگر بپذيريم چون حضرت يوسف مخلَص است و شيطان نمي‌تواند مخلَصين را تحت القائات خود قرار داد. پس معلوم است آیه می‌خواهد بگوید شيطان آن طرف را كه از زندان آزاد شد تحت تأثير قرار داد، در چنین شرایطی علامه با يك قدرت آهنين جلوي همة روايتهایی که با قرآن تطابق ندارند مي‌ايستد. چون آيه مي‌گويد يوسف مخلَص است، پس حالا كه وسوسه شيطان به يوسفِ مخلَص نمي‌رسد محال است ضمیر **«هُ»** در آن آيه به حضرت يوسف برگردد. اين يك نمونه بود تا معلوم شود دقت علامه در المیزان از چه نوعی است. ممكن است بفرمائید آن برداشت که بقیه از آیه کردند تذكر اخلاقي خوبي است، به قول خود ايشان: اين تذكر اخلاقي را می‌توانید از جاي ديگري استفاده ‌كنيد نه از اين آيه که موجب مخالفت با آیات دیگر شود و ساحت يك پيامبر آلوده گردد.

ممکن است اين سؤال پيش آيد كه چرا حضرت يوسف به آن آقا كه بنا بود از زندان آزاد شود، متوسل شدند؟ ايشان مي‌گويند: مگر اشكالي دارد كه ما از وسایل و ابزارها استفاده ‌كنيم؟! اين آقا هم وسیله‌ای بود که حضرت در نزد خود فکر کردند او از زندان آزاد می‌شود، من هم که بي‌گناهم، به او مي‌گويم: ببين مي‌تواني كمك ‌كني بي‌گناهي را به گوش بالاترین مقام مملکت برسانی و ما از زندان آزاد شویم؟ آيا اين كار حرام است؟! ايشان مي‌فرمايند: استفاده ‌از ابزارها، شرط عقل است، چه ‌اشكالي دارد ما از ابزارها استفاده ‌كنيم؟! تازه شايد اينكه بگوييم ما از مردم استفاده ‌نكنيم، يك صوفي‌گري پیش بياورد؛ مثل آن‌که در زمان جنگ بدون استفاده از اسلحه برويم دعا‌ كنيم، اين كه نمي‌شود دین‌داری. اين يك مثال بود برای روشن تفسیر قرآن به قرآن، بقيه‌ی نمونه‌ها را در الميزان دنبال کنید.

**نقش تجرد روحی علامه در تفسیر قرآن**

مرحوم قاضي فرموده‌ بودند: اين دو برادر (يعني علامه‌طباطبايي و برادرشان) از سن بيست‌سالگي به تجرد روحی رسیده بودند. بنده مي‌خواهم عرض ‌كنم؛ تجرد روحی يعني روحي كه با انصراف اختیاری از بدن، به وحدت رسيده ‌است. همان‌طور كه مي‌دانيد؛ مجرد، كثرت ندارد، يعني **بُعد** ندارد، اين‌طرف و آن‌طرف ندارد. روحی که به صورت اختیاری و با سلوک ممتد به تجرد رسیده، جامع حقايق مي‌شود، براي همين هم بعيد است كسي كه به تجرد روحی نرسیده بتواند قرآن را تفسير كند.[[33]](#footnote-33) تفسيركردن قرآن به این صورت است که همه‌ی قرآن در نزد مفسر حاضر باشد تا بتواند جای تک تک آيات را در کل قرآن بفهمد، البته تجرد و جامعیت، شدت و ضعف دارد و كسي كه تجردش شديد است جامعیتش نسبت به كسي كه تجردش ضعيف است بیشتر می‌باشد، هر چند هر دو به جهت تجردی که دارند در مقام جامعیت باشند. عرض بنده بر همين اساس است كه اگر كسي در مقام تجرد نسبتاً كامل نباشد، جمع آيات در نزدش حاضر نیست در حالی‌که تمام آیات در نزد علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه» حاضر بود و يك آيه را در همه‌ی قرآن مي‌ديدند، لازمه‌ی تفسير آيه ‌به ‌آيه است، داشتن چنین تجرد روحی است. تا آيه،آيه‌ی قرآن، در قلب مفسر حاضر نباشد، نمي‌تواند جايگاه هركدام از آيات را درست تعيين كند.

يك وقت است شما مي‌خواهيد پژوهشي در قرآن از طریق رایانه انجام دهيد؛ در اين روش شما تمام رواياتي را كه ذيل يك آيه است جمع ‌مي‌كنيد و زير آن آيه مي‌گذاريد و بعد هم نظر تمام مفسرين عاليقدر را جمع ‌مي‌كنيد و در زير آن آيه قرار می‌دهید و به عنوان یک کار پژوهشی ارائه می‌دهید، مثل کاری که در تفسير «نورالثقلين» و تفسیر مجمع البیان انجام شده و به عنوان کتاب‌های مرجعِ بسیار قابل استفاده می‌توانید از آن‌ها استفاده کنید. از كتاب‌هايي كه مرحوم علامه در تفسيرشان از آن زياد استفاده ‌مي‌كنند همين كتاب‌ها است. ولي تفسير «نورالثقلين» و «مجمع البیان» يك كار تحقيقي گرانقدر است و نه يك تفسير واقعي مثل تفسير الميزان. در تفسير الميزان اين مرد الهي تمام آيات را تا آن‌جا که ممکن بوده در نزد خود دارد و لذا هر آيه‌اي را كه مي‌خواهد تفسير كند عملاً در همه‌ی قرآن نگاه ‌مي‌كند. و به همين جهت گفته می‌شود المیزان يك تفسير خاص است، اين با بسياري از تفسيرها فرق ‌مي‌كند. اين را هم كه من تأكيد مي‌كنم به جهت اين است كه در تفسيرهاي رسميِ موجود تقريباً نمونه نداريم. آري تفاسيري داریم كه جمع نويسندگان نشسته‌اند و كارهای تحقيقي ارزشمندی ارائه داده‌اند تا در اختيار ما باشد و بتوانیم از طريق آن تفاسیر اطلاعات خودمان را در رابطه با آیات قرآن کامل کنیم، شَكَرَاللهُ مَسَاعِيَهُمْ. ولی تفسیر المیزان، نگاه یک انسان الهی است به تک تک آیات در حضور همه‌ی قرآن و نمایاندن مقصد آن آیات و آن سورها با نظر به همه‌ی قرآن.

شهید آیت‌الله مطهری«رحمة‌الله‌علیه» به‌عنوان یک قرآن‌شناس در رابطه با علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» و تفسیر الميزان می‌فرمایند:

«اين مرد واقعاً يكي از خدمتگزاران بسياربسيار بزرگ اسلام است، او به راستي مجسمة تقوا و معنويت است. در نهايتِ تهذيب نفس و تقوا، مقامات بسيار عالي را طي كرده. من ساليان دراز از فيض محضر پر بركت اين مرد بزرگ بهره‌مند بوده‌ام و الآن هم هستم. كتاب تفسير الميزان ايشان، يكي از بهترين تفاسيري است كه براي قرآن مجيد نوشته شده است... من مي‌توانم ادعا كنم كه بهترين تفسير است كه در ميان شيعه و سني از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است... او بسياربسيار مرد عظيم و جليل‌القدري است... مردي است كه صدسال ديگر تازه بايد بنشينند و افكار او را تجزيه و تحليل كنند و به ارزش او پي ببرند... علامه‌طباطبايي ما، چند نظريه در فلسفه دارند، نظرياتي در سطح جهاني كه شايد 50 تا 60 سال ديگر ارزش اين‌ها روشن بشود... البته ايشان در ايران شناخته نشده است، بلكه در دنياي اسلام شناخته شده هستند».[[34]](#footnote-34)

 آيت‌الله‌جوادي‌آملي«حفظه‌الله‌تعالي» در تبيين شخصيت تفسيري علامه‌طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه» مي‌فرمايند:

 «مفسران وحي الهي حيات‌هاي متفاوت دارند. برخي حيات مفهومي و ماهوي دارند که با ابزار علم‌اليقين مي‌فهمند و با همان وسيله از چهره‌ی آيات قرآني پرده بر مي‌دارند و مفاهيم ذهني آيات را به ديگران منتقل مي‌کنند... حيات بعضي ديگر عيني است، يعني زنده به معلوم‌اند، نه علم. اين طايفه گرچه نه پيامبرند و نه امام معصوم، اما همان‌طور که در متون ديني از قول نبی اکرم آمده؛ **«فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتِ النُّبُوَّةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَ لَكِنَّهُ لَا يُوحَى إِلَيْه‏»**[[35]](#footnote-35) گويا نبوت در بين دو پهلوي او درج شده ولي به او وحي نمي‌شود. عين‌اليقينِ اين گروه سند علم اليقين آنان، و حق‌اليقين آن‌ها پشتوانه‌ی عين‌اليقين آنان است. علامه طباطبايي«قدس سرّه» در زمره‌ی اخير بود[[36]](#footnote-36)... اگر تنها راه ارتباط با قرآن علم حصولي و مبادي مفهومي آن باشد، ممکن است کلام الهي در دل استقرار نيابد و بر اثر برخي سوانح، رخت بر بندد.»[[37]](#footnote-37)

 ملاحظه می‌کنید که شخصیت علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» و تفسیر المیزان ایشان در ارتباط با ظلماتی که ما باید از آن عبور کنیم با هیچ‌یک از تفاسیر موجود قابل مقایسه نیست. زیرا تفسیر قرآن باید روشن کند از چه عالَمی باید عبورکرد و به چه عالمی باید نظر نمود. به اندازه‌ای که نگاه ما به قرآن درست باشد، به همان اندازه می‌توانیم با قرآن رابطه برقرارکنیم. بنا به گفته‌ی حضرت آیت‌الله جوادی«حفظه‌الله» که عمری است با المیزان به‌سر می‌برند: عین الیقین علامه سند علم الیقین ایشان است و علم یقینی که در المیزان ظهورکرده پشتوانه‌ عین الیقینی دارد. یعنی ابتدا قرآن با چشم قلبی و شهودی و وجودی درک شده، همچنان که آن عین الیقین پشتوانه‌ای حق الیقینی دارد و صاحب آن به مقام فنا رسیده و با آن رویکرد المیزان نگاشته شده است.

**تفسير آيات مطابق روايات**

نكته‌ی مهمی که در مورد تفسير الميزان باید گفته شود اينكه مؤلف محترم، آيات را با نظر به جمع‌بندی که از روايات مربوط به آن آیات دارد، تفسیر مي‌كند. علامه‌طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه» ابتدا آيات را تفسیر مي‌كنند‌ و آن‌ها را تحليل ‌مي‌نمایند، بعد در آخر تفسیرِ مجموعه‌ای از آیات، بحثی را تحت عنوان «بَحْثٌ رِوايي» **می‌آورند.** وقتي شما بر روی آن روايات دقت می‌کنید ملاحظه خواهید کرد علامه تمام اين روايات را به صورتی انديشمندانه در دل آيات مربوطه ديده‌اند و مبتنی بر آن روایات آیات را تفسير كرده‌اند. به این صورت که آيات را با ‌دقت کامل بررسی کرده‌اند بعد روايت‌های مربوطه را به‌عنوان يك نور، در كنار آيه دیده‌اند و پس از آن به آیات رجوع می‌کنند و با روح اجتهادیِ خود آيات را تفسير مي‌كنند. در این روش اگر روايتي با آيه‌ای سازگار نبود تغییری در نگاه ایشان به آیات ایجاد نمی‌شود و این دستور امامان معصوم است كه اگر روايات با آيات قرآن معارض بود، آن روايت را به ديوار بزنید. به این معنا که باید در فهم آیات یک نحوه استقلال و اجتهاد در میان باشد.

توصيه‌ای که بنده به عزیزان دارم اين است كه باید یك سوره را چندين بار مورد بررسی قرار داد تا ساختار اصلی سوره به دست آید. بعد از این مي‌توانيد درباره‌ی تک‌ تک آیاتِ آن سوره اظهار نظر كنيد و حاصل تدبّر خود را ارائه‌ دهيد. علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» بعد از آن كه آیات را در دل سوره و سوره‌ها را در دل قرآن بررسی کردند و روایات را هم در مورد آن سوره یا آیات مربوط به آن سوره بررسی کردند، حاصل تفکر خود را اظهار می‌دارند، بعد از آن روايت‌ها را هم مي‌آورند و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند و به خود جرأت می‌دهند که بگویند کدام روایت مربوط به آیات مربوطه هست و کدام روایات مربوط به آیات مورد بحث نیست.

**الميزان و اقناع عقلی**

با توجه به این که مؤلف محترم تفسیر المیزان یک انسان فلسفه‌دان است ولی مواظب‌اند در بحث تفسیری فلسفه بحث نکنند. هر چند طوری قرآن را مطرح نمی‌کند که با اصول عقلی مغایرت داشته باشد تا گرفتار مشکلی شوند که مسیحیت گرفتار شده و به قول «كي‌يِركِگور»: مسيحيت از ما مي‌خواهد اول احمق باشيم و بعد مؤمن، چون به اسم مسیحیت چیزهایی را مطرح می‌کنند که هیچ عقلی آن‌ها را نمی‌پذیرد ولی اصرار دارند اول باید مؤمن باشی بعداً عاقل و لذا اگر چیزی مغایر عقل بود با ایمان آن را بپذیر. «کارل ياسپِرس» فیلسوف آلمانی[[38]](#footnote-38) مي‌گويد هر اندازه تلاش کنیم نمی‌توانیم بپذیریم یک انسان مثل عیسی فرزند خدا باشد. در مسيحيت چنین القاء می‌کنند که حضرت عيسي هم مخلوق خداست و هم فرزند خداست! می‌گوید: خدا، در عيسي با ما ارتباط دارد؛ و خدا عیسی شد و عیسی خدا گشت و به عبارت دیگر «کلمه» عیسی شد. «كي‌يركگور» می‌گوید: ما اول بايد احمق باشيم بعد مؤمن باشيم تا بتوانيم اين حرف‌ها را قبول كنيم و به آن ايمان بياوريم. «كي‌يركگور» خودش در ابتدا كشيش بوده و مخالف دین نیست ولی معتقد است طوری مسیحیت دین را مطرح کرده که عقل نمی‌تواند آن را بپذیرد و علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» مواظب‌اند قرآن طوری مطرح نشود که مخاطب گمان کند اگر بخواهد دیندار باشد باید به عقل پشت پا بزند ولی برعکسِ مسحیت، در اسلام يكي از كتاب‌هايي كه واقعاً عقل را هم مي‌تواند قانع‌كند، همين تفسیر الميزان است، چون نویسنده آن معتقد است خداوند در قرآن با عقل ما گفتگو می‌کند.

دار التقريب اسلامى پس از آن‌که المیزان به دست‌شان رسید در تمجيد از تفسير الميزان‏ در نشريه‌ی شماره‌ی دوم سال هشتم (سال 1375 ه ق- 1956 م) پيرامون تفسير الميزان كه در آن روز تنها 2 جلد آن منتشر شده بود، معرفى ارزنده‏اى دارد كه فشرده آنرا در اينجا مى‏آوريم تا روشن شود جامعه بزرگ وعلمى مصر، تفسير المیزان را چگونه تلقى كرده‏اند. ترجمه‌ی بخشى از نظر دارالتقریب مصر نسبت به المیزان عبارت است از: "«تفسير الميزان» تفسير جديدى است بر قرآن كريم، به خامه علامه سيد محمد حسين طباطبائى كه از بزرگان علماء اماميه به‌شمار مى‏روند تا كنون 2 جلد از آن به قطع بزرگ و هر جلد در حدود 500 صفحه، منتشر شده است".

«ما مقدمه‌ی اين تفسير و برخى از موضوعاتى كه در آن مورد بررسى قرار گرفته است مطالعه كرديم و تصميم داريم كه هردو جزء را به دقت بخوانيم ولى در همان مقدار كه خوانده‏ايم توانائى علمى، عمق در بحث، سهولت و آسانى در طرح مطالب و دورى از تعصب نسبت به مذهبى خاص، كاملا مشهود است، معظم له در تفسير قرآن، شيوه خاصى را به كار گرفته و قرآن را به وسيله قرآن تفسير مى‏كنند و از بسيارى از اقوال و آراء كه اساس صحيحى ندارند و يا تاويل‏هائى كه هدف از آن تفسير قرآن نيست بلكه احياى يك نظريه علمى، يك اصل كلامى، يك نظريه فلسفى يا فتواى مذهبى است، اعراض كرده و پيرامون آنها بحث نمى‏كنند. وى روش تفسير خود را چنين بيان مى‏كند: «ما قرآن را به وسيله‌ی قرآن تفسير مى‏كنيم و معنى آيه را از نظير و مانند آن، با تدبرى كه قرآن به آن دعوت‏كرده است، روشن مى‏سازيم و مصاديق آيه را از خصوصياتى كه در آن ياد شده است تشخيص مى‏دهيم. قرآن مجيد خود را بيانگر همه چيز مى‏داند، حاشا كه بيانگر همه چيز باشد، اما مفسر خود نباشد». يكى از مزاياى تفسير الميزان اين است كه پس از فراغت از تفسير آيات، موضوعات مهمى را مطرح مى‏كند كه درگذشته و حال، اذهان به آن متوجه هست و در حل آنها از خود قرآن كريم كمك مى‏گيرد. مولف محترم در تفسير آيه‏ «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى‏ عَبْدِنا» پيرامون اعجاز قرآن از جهات گوناگون بحث گسترده‏اى كرده است و اعجاز قرآن را از جهت فصاحت و بلاغت، برترى اسلوب، گزارش‏هاى غيبى، نبودن اختلاف و تناقض در اسلوب و مضامين و... ثابت كرده است. همچنان‌كه بحث‏هاى ارزنده‏اى پيرامون قانون عليت و معلوليت و اين‌كه قرآن اين اصل را محترم مى‏شمارد و بررسى ارزنده‏اى پيرامون معجزه و اين‌كه معجزه به معنى نفى عليت نيست، سرانجام بحث درباره‌ی اين‌كه مؤثر در تمام اشياء به تمام معنى الكلمه، خداست و... انجام داده است. ما به مولف محترم، اين تفسير ارزنده تبريك مى‏گوئيم و از خداوند بزرگ قوام توفيق و بهره‏گيرى مسلمانان از وجود او را خواهانيم. و بالله التوفيق».[[39]](#footnote-39)

علامه حسن زاده«حفظه‌الله» می فرمایند: اين تفسير شهر حكمت و مدينه فاضله اى است كه در آن از بهترين و بلندترين مباحث انسانى و شعب دينى از عقلى و نقلى و عرفانى و فلسفى و حكمت متعاليه و اخلاقى و اجتماعى و اقتصادى و غيرها بحث شده است.

مپندارى كه اين سخنم با نص خود آنجناب در ديباچه تفسير تناقض دارد كه فرمود: «قد اجتنبنا فيها عن ان نركن الى حجة نظرية فلسفية او الى فرضية علمية، او الى مكاشفه عرفانيه» كه هر دو به حق سخن گفتيم، چنان‌كه باز خود معظم له در آخر ديباچه فرمود: «ثم وضعنا ابحاثا مختلفة فلسفية و علمية و تاريخية و اجتماعية و اخلاقية الخ، فتبصر».

 علامه حسن زاده«حفظه‌الله» می‌فرمایند: در صبح روز سه شنبه بيست و پنجم شعبان المعظم 1387 ق/ 7 آذر 1346 (ه. ش) در محضر مبارك جناب استاد علامه طباطبائى مد ظله العالى تشرف حاصل كردم، سخن از زمان تحصيل و كارهاى علمى معظم له به ميان آمد فرمودند: من انتظار آمدن بهار و تابستان را مى بردم چه در آن دو فصل چون شبها كوتاه بود شب را به مطالعه و نوشتن، به روز مى آوردم و در روز مى خوابيدم. سپس درباره تفسيرش فرمودند: من اول در روايات بحار بسيار فحص و تتبع كردم كه از اين راه كارى كرده باشيم و درباره روايات، تأليفى در موضوعى خاص داشته باشيم، بعد در تلفيق آيات و روايات زحمت بسيار كشيديم تا اين‌كه به فكر افتاديم بر قرآن تفسيرى نويسيم ولى چنين مى پنداشتم كه چون قرآن بحر بى پايان است اگر به همه‌ی آن بپردازيم مبادا توفيق نيابيم لذا آنچه از قرآن در اسماء و صفات الهى و آيات معاد و از اين‌گونه امور بود جدا كرديم كه هفت رساله مستقل در هفت موضوع تاليف كرده ام، تا اينكه‏ به تفسير قرآن اشتغال ورزيديم كه اكنون چهارده جلد آن طبع و منتشر شده است. اين سخن استاد در آن روز بود و امروز بحمدالله تعالى توفيق يافت كه تفسير الميزان را در بيست مجلد در مدت بيست سال به اتمام رسانيد و در آخر تفسير تاريخ اتمام را مرقوم فرمود به اين عبارت: «تم الكتاب و الحمدلله و اتفق الفراغ من تاليفه فى ليلة القدر المباركه الثالثة و العشرين من ليالى شهر رمضان من شهور سنه اثنتين و ثلاثمائه بعد الالف من الهجره و الحمدلله على الدوام و الصلوه على سيدنا محمد و آله والسلام».[[40]](#footnote-40)

عظمت الميزان در اين است كه در عين دقت علامه در آيات، طوري مباحث را مطرح مي‌کنند كه جنبه عقلاني قرآن كاملاً مشهود است ولی طوري مباحث ارائه نشده است كه براي پذيرفتن مباحث مجبور باشيم تفکر فلسفی داشته باشیم. به همین جهت هم اگر لازم ببینند نظر فلسفه را در مورد خاصی اظهار کنند آن را به طور جداگانه مطرح می‌کنند تا تفسیر قرآن با مباحث فلسفی مخلوط نشود. اشتباه بعضی آن است که فکر می‌کنند تفسیر قرآن باید از هر گونه تعقل و تدبّر خالی باشد و لذا چون با المیزان برخورد می‌کنند می‌گویند المیزان فلسفی سخن گفته در حالی که چون علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» فلسفه را خوب می‌شناسند به خوبی مواظب‌اند مباحث قرآنی با تفکر فلسفی مخلوط نشود.

**لازمه‌ی فهم قرآن**

در مورد تفسیر الميزان از اين نكته نباید غفلت کرد که صاحب الميزان اهل کشف و شهود بوده و قواعد تجلیات و نزول حقیقت را می‌شناسد و به همین جهت كورمال‌كورمال به دنبال الفاظ نمي‌روند بلكه خودشان حقايق الفاظ قرآن را به اندازه‌ی وسع خود مي‌شناسند و می‌فهمند چگونه حقیقت به صورت الفاظ در می‌آید و چگونه رسول خدا از درون خود آن الفاظ را به نور جبرائیل می‌شنوند. علامه‌ حسيني ‌تهراني«رحمة‌الله‌علیه» در کتاب «مهر تابان» مي‌فرمايند: در يك موقعيت كه علامه ‌طباطبايي در حالت خلوت و ذكر بوده‌اند، مرحوم قاضی به ايشان می‌گویند: «چنانچه در بین نماز یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش‌آمدی کرد و صورت زیبایی را دیدید و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، توجه ننمایید و دنبال عمل خود باشید». و علامه‌ی ‌طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه» فرموده بودند: «روزی در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم، در آن بین یک حوریّه‌ی بهشتی از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود و خود را به من ارائه می‌نمود، همین‌که خواستم به او توجهی کنم ناگهان به یاد حرف استادم افتادم و لذا چشم پوشیدم و توجهی نکردم. آن حوریّه برخاست و از طرف چپ من آمد و آن جام را به من تعارف کرد، من نیز توجهی ننمودم و روی خود را برگرداندم، آن حوریّه رنجیده شد و رفت و من تا به حال هر وقت آن منظره به یادم می‌افتد از رنجش آن حوریّه متأثر می‌شوم».[[41]](#footnote-41) اين يك نمونه‌ی خيلي ساده از كشفِ صورت است، كشف معاني هم یک نوع کشف دیگر است. صورت حضرت جبرائيل حامل حقیقت قرآن و معانیِ وجودی آن برای رسول خدا است که تعبیر به کشف تامّ محمدی می‌کنند و حضرت علامه در حدّ خودشان چنین رابطه‌ای را می‌شناسند و با این دید می‌فهمند الفاظ قرآن چه جایگاهی دارد. گفت:

گوشم شنيد قصه‌ی محبوب و مست شد كو قسم چشم؟ رؤيت محبوبم آرزوست

عارف در این بیت رؤيت محبوب را مي‌خواهد که حامل معانی غیبی است. نكته‌اي كه بنده مي‌خواهم تأكيد‌كنم اين است كه اگر كسي مقام كشف را بشناسد جایگاه الفاظ قرآن را می‌فهمد و درست با قرآن برخورد می‌کند. بعضي‌ها درباره آيات قرآن طوری سخن می‌گویند که نشان مي‌دهند از حد ظاهر الفاظ يك كلمه هم بيشتر نمي‌توانند درك كنند، اين‌ها كساني نيستند كه قرآن با آن‌ها حرف زده باشد و آن‌ها هم بتوانند پیام قرآن را براي ما تفسیر کنند.

قرآن در معرفی وَحي يك جا وَحي را به عنوان «قول» معرفي مي‌كند و مي‌فرمايد**:** «اِنَّهُ لَقَولُ رَسُولٍ كَريم»**[[42]](#footnote-42)** آن قرآن قول فرشته‌ای است بزرگوار و فرستاده از طرف خداوند و يك جا وَحي را به عنوان حقايقي پاك در صحف مُكَرَّم معرفي مي‌كند و مي‌فرمايد: «اِنَّها تَذ‎كِرَة... في صُحُفٍ مُكَرَّمَه»[[43]](#footnote-43) آن قرآن تذکری است در صحیفه‌هایی بلند‌مرتبه و يك جا وَحي را حقيقتي مي‌داند كه بر قلب پيامبر نازل مي‌شود و می‌فرمایند: «نَزَلَ بِهِ الرُّوح الاَمينُ \* عَلي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرين»[[44]](#footnote-44) روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد تا از انذارکنندگان باشی. علامه‌ طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه» با توجه به شناختی که از نحوه‌ی تجلی حقایق دارند می‌فرمایند:

«هنگام وَحي، حقايق غيبي سراسر وجود پيامبر را فراگرفته، به طوري كه آن حضرت حقايق را به صورت علم حضوري، در عين اين‌كه مي‌شنيد، فرشته وَحي را نيز مي‌ديد و هم با قلب خويش حقيقت وحي را حس مي‌كرد».

عرض بنده اين است كه اين نوع جمع‌بندي نسبت به آياتِ به ظاهر متضاد، كار كسي است كه خودش از شناخت قواعد عالم غيب بيگانه نباشد.

من كسي را مي‌شناختم كه با روح برزخي ارتباط ‌داشت، او مي‌گفت: دفعه‌هاي اول، با اين‌كه هيچ‌كس نزديكم نبود، اما آن روح برزخي اينقدر بلند با من حرف ‌مي‌زد كه گوشم درد مي‌گرفت! اين آدم كه خودش با صوت برزخی ارتباط دارد، مي‌فهمد شنیدن صوت از عالم غیب يعني چه.

بعضي‌ها مي‌گويند حضرت ‌بقية‌الله را ديديم بعد يك‌دفعه غيبشان ‌زد، يا مثلاً مي‌گويند: حضرت رفتند پشت آن سنگ و غيبشان ‌زد، واقعاً حضرت رفتند پشت سنگ و پنهان ‌شدند؟! یا برای آن طرف به این صورت غیب شدند؟ این افراد چون نمی‌دانند حضرت در افق روح افراد ظاهر می‌شوند گمان می‌کنند وقتی می‌خواهند بروند می‌روند در پشت یک سنگ و غیب می‌شوند، همین‌طور که دشمنان حضرت چون متوجه معنی ظهور و غیبت آن حضرت نبودند سرداب سامراء را محاصره کردند تا حضرت را پيدا كنند و نگذارند حضرت فرار كنند!

يكي از امتیازات تفسیر المیزان آن است که علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه» معنی نزول آیات را می‌فهمند و درک می‌کنند فرق نزول دفعی در شب قدر و نزول تدریجی طی 23 سال چیست. بعضی‌ها به الميزان اشکال می‌گیرند چرا علامه از واژه «انزال» معنی نزول دفعی را استنباط کرده‌اند، این بنده‌های خدا رفته‌اند لغتِ تنزیل را بررسی کرده‌اند و اشکال کرده‌اند چرا علامه «انزال» را برای نزول دفعی می‌داند و «تنزيل» را برای نزول تدریجی، در حالی که اصل لغت این را نمی‌رساند. علامه ابتدا متوجه قاعده‌ی اجمال و تفصیل در حقایق اشراقی است و بعد می‌بیند اتفاقاً قرآن نیز برای توجه‌دادن به این موضوع واژه‌ی «انزال» را جهت نزول اجمالی یا دفعی به‌کار برده و «تنزیل» را برای نزول تفصیلی یا تدریجی. کسی که معنای اشراق اجمالی و تفصیلی را نمی‌شناسد نه تنها نمی‌تواند این نکته را در قرآن متوجه شود بلکه به علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» ایراد هم می‌گیرد. در صورتی که اگر مقام نزول دفعي قرآن محقق نشود و در ابتدا همه حقیقت قرآن به قلب مبارک رسول خدا نرسد حضرت در نزول تدریجی قرآن جایگاه آیات را در کل قرآن نمی‌شناسند، در آن صورت وقتي اولين آيات براي پيامبر نازل می‌شود پيامبر علم به آخرين آيات ندارند و عملاً در هدایت مردم گرفتار نقص هستند.

**چگونگی استفاده از الميزان**

ممکن است این سؤال برای عزیزان پیش آید كه چگونه ما از تفسير الميزان استفاده کنیم که بیشترین نتیجه را بگیریم و یا با توجه به این که تفسیر المیزان تفسیر قرآن است چگونه با آن برخورد کنیم كه تمام اسرار عالم را بشناسیم.

چيزي كه براي بنده بيدارباش بود این نکته بود كه به خود گفتم: مگر ممکن است تمام اسرار اين عالم در قرآن نباشد؟! بنده با اين ديد به الميزان رجوع کردم، نمي‌گويم چيزي يادگرفته‌ام، ولي با این رویکرد وارد الميزان شدم و آنچه باعث شد پس از مدتي تأمل روي الميزان سرخورده نشوم تعهد نويسنده آن بود كه گويا علامه از قبل با همين مبنا در قرآن غور كرده بودند و با همین انگیزه المیزان را نوشته‌اند، به طوري كه هركس بخواهد حقيقت علوم انساني را كه مبناي درست راه‌بردن انديشه و احساسات و اراده‌هاي انساني است، با يك پايه يقيني و محكم به‌دست آورد و گرفتار وهميات روزگار نگردد، مي‌تواند از طريق تفسير الميزان با قرآن ارتباط پيدا كند و در اين رابطه نكات زير را پيشنهاد مي‌كنم:

**1- دقّت در جملات علامه**«رحمة‌الله‌علیه»: عرض کردم مشهور است علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه» آدم «موجزگو» بوده‌اند، يعني مطالب خيلي مهم را در جملات خيلي كوتاه مطرح می‌کردند و رد مي‌شدند. از ايشان پرسيده ‌بودند از بين فيلسوف‌ها به کدام‌یک بیشتر علاقمند هستید؟ فرموده بودند: به فارابي. آن آقايي كه اين سخن را براي ما نقل‌مي‌كردند، مي‌فرمودند: چون علامه در موجزگویی شبیه فارابي‌اند. فارابي هم آدم عجيبي است؛ يك نكته‌ی مهم را در یک جمله کوچک می‌گوید و رد می‌شود. مثلاً برهان فارابي در خداشناسي اين یک جمله است که: «چون عالم جنبه‌ی محدوديت دارد و لازمه‌ی محدوديت، معلوليت است. پس عالم خالق مي‌خواهد»، حالا بايد نشست همين یک جمله را با بحث‌‌های طولانی باز کرد.

روح علامه«رحمة‌الله‌علیه» روح «موجزگو»يي است؛ پس اين‌كه در برخورد با المیزان بگوييد حالا بگذار رد بشويم ببينيم جلوتر چه مي‌گويد، باعث‌ مي‌شود كه مطالب ازدستتان ‌برود. علامه يك سطر مي‌گويند و همة حرفها را در همان يك سطر می‌زنند. گاهي دوستان فكر مي‌كنند بعضي از اين حرف‌ها را که ما از قول علامه می‌گوئیم به الميزان چسبانده‌ایم، به يكي از این دوستان: عرض کردم بنده تمام اين‌هايي كه گفتم در يك سطر از المیزان است و با توجه به این امر تصمیم گرفتم الميزان را شرح ‌بدهم که علامه مطالب را خیلی مختصر بیان کرده‌اند، كار بنده شرح الميزان است و نه تفسير قرآن. شرح المیزانی که سطر سطر آن پر از محتواهای معرفتی است و عرض کردم جناب آقای دکتر غفاری در کتاب «شریعت صامت» از قول شهید مطهری«رحمة‌الله‌علیه» نقل می‌کنند که: «شهید مطهری یک نکته از المیزان را می‌گرفتند و ده جلسه بر روی آن بحث می‌کردند».

**2- پیگیری نظر علامه**«رحمة‌الله‌علیه»: همان‌طور كه مي‌دانيد؛ روش علامه«رحمة‌الله‌علیه» در تفسیر المیزان اين است كه اول در تفسیر هر آیه‌ای، نظرات مختلف مفسرین را مي‌آورند و سپس آن نظرات را نقد مي‌كنند و در انتها نظر خودشان را همراه با دليل می‌آوردند. تقريباً می‌توان گفت در المیزان در تفسير هر آيه‌اي چهار نکته مطرح است که اگر مواظب ‌نباشيم و با دقت مطالب را دنبال نکنیم ممکن است نظر ديگري را كه آورده‌اند تا نقد کنند، به عنوان نظر علامه تصور ‌کنیم چون اينقدر نظر مخالفان را خوب بيان مي‌كنند كه در ابتدای امر فكر مي‌كنيم آن سخن نظر خودِ علامه است، بعد هم می‌گوئیم: «ما اين را در الميزان خوانديم». غافل از این که در المیزان آمده بود تا مورد نقد قرار گیرد و چون حضرت علامه می‌خواسته‌اند احترام گوینده‌ی آن سخن محفوظ بماند سعی می‌کردند نام گوینده‌ی سخن را نیاورند. آيت‌الله ‌جوادي ‌آملي«حفظه‌الله» مي‌فرمودند: در رابطه با آوردن نام گوینده آنقدر اصرار کردیم تا این اواخر راضی شدند نام تفسير«المنار» را بیاورند و بفرمایند صاحب تفسیر المنار چنین گفته است. اکثراً خيلي محترمانه بدون نام گوینده‌ی سخن، مي‌فرمایند: اگر در تفسير اين آيه چنين گفته ‌بشود، جوابش اين است و داراي اين اشكال است. در هرحال اگر دقيق موضوع را دنبال ‌نكنيد، متوجه ‌نمي‌شويد کدام سخن، سخن مخالف است و کدام سخن، سخن علامه. ابتدا نظری را در مورد آیه مي‌گويند و خيلي ظريف نقد مي‌كنند و بعد نظر خودشان را مي‌گويند، بعد دلايل نظر خودشان را در مقابل نقدي كه نسبت به آن نظر كرده‌اند، مي‌آورند. بنده در اين رابطه پيشنهاد می‌کنم اگر مي‌خواهيد بر روي تفسير الميزان كار كنيد، در رابطه با هر آيه‌اي، ابتدا آیه را بنويسيد، مثلاً می نویسید «الحَمْدُ للهِ رَبِّ العالَمين» بعد الميزان را جلويتان باز کنید، یک مداد بردارید و يك دور تا آخر تمام بحثی را که راجع به آیه «الحَمْدُ للهِ رَبِّ العالَمين» است نگاه ‌كنيد، و به نظر علامه که رسیدید زیر آن خط بکشید و فقط نظر علامه«رحمة‌الله‌علیه» را یادداشت کنید. علت اين پيشنهاد این است که شما در حال حاضر در شرایطی هستید که از مخالفت‌های زمان علامه با نظرات ایشان گذشته‌اید. علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه» به ما كمك ‌كرده اند تا روشن کنند به آن دلايل آن حرف که در رابطه با این آیه زده شده کافی نیست و به اين دلايل اين حرف درست است. ما پذیرفته‌ایم که آنچه علامه در رابطه با این آیه فرموده‌اند فعلاً مدّ نظرمان قرار گیرد و فرصت آن را نداریم که خود را مشغول آراء مختلف مفسرین در رابطه به آن آیه بکنیم، نه عمرش را داريم و نه سوادش را، ما فعلاً مي‌خواهيم ببينيم علامه چه مي‌گويند. بنده هميشه اين را براي خودم تكرارمي‌كردم؛ كه آقا من مي‌خواهم ببينم شما چه مي‌گوييد. بنده آن چه در رابطه با آن آیه در المیزان بود تا آخر مي‌خواندم و تنها زير نظر علامه را خط ‌مي‌كشيدم و بعد همان جملاتی که زیرشان خط کشیده بودم در دفتری در ذیل آن آیه يادداشت می‌کردم.

اگر در مطالعه‌كردن بدانید چه مي‌خواهید حتي اگر متن مورد مطالعه سنگين باشد، ذهنتان پرت ‌نمي‌شود. چه اشكالي دارد شما چندین سال وقت صرف ‌كنيد و همة الميزان را اين‌طور كه عرض كردم بخوانيد و آنچه از هر آیه‌ای می‌خواهید یادداشت کنید؟ آیا از این طریق به بهترین شکل عمر خود را به کار نگرفته‌اید، البته تأکید بنده آن است که تصمیم بگیرید همة الميزان را بخوانيد و از اول هم شروع کنید.

به فرمايش شهيد مطهري«رحمة‌الله‌علیه» در كتاب «امامت و رهبري»: آدم بايد ذهن خود را مديريت کند. مي‌فرمايند همان طور که زهد يك نوع مديريت بر بدن است، بايد در مورد ذهن هم مديريت داشته‌باشیم. نمي‌شود هر چه مي‌خوانيد همين‌طوري در ذهنتان مثل انبار بريزيد، بايد قفسه‌بندي‌ كنيد و هر موضوعي را جاي خاص خودش بگذاريد. مديريت ذهني در استفاده از الميزان به این معنا است که ما نظر علامه«رحمة‌الله‌عليه» را در بین سایر نظرات بگيريم و ذيل آيه بنويسيم، إن‌شاءالله بعد از هفت، ‌هشت سال يك نگاه بسياربسيار پربركتي نسبت به قرآن براي خودتان پيدا مي‌كنيد.

 گاهي وقت‌ها ملاحظه می‌کنید اين آيه جاي بحث بیشتر دارد، بعد از یادداشت نظر علامه دو سطر جاي خالي در زیر آن بگذاريد تا اگر چند سال بعد در جاي ديگري يك نكتة ديگري از سخنان علامه(رحمة‌الله‌عليه) به دست ‌آوريد بتوانيد در آن جاي خالي ثبت کنید. مثلاً علامه در تفسير آية «قالَ الَّذي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ»[[45]](#footnote-45) در الميزان در حد تفسير، فضاي كلي آيه را روشن می‌کنند، در کتاب «مهر تابان» در مصاحبه با آيت‌الله ‌تهراني نكته‌ی دقیق‌تری را مطرح می‌فرمایند، اين نكته جدید را می‌توانید با ذکر سند در زير آن آيه در دفترچه خود يادداشت كنيد، در هر صورت فکر می‌کنم خوب است كه بعد از هر آيه‌اي چند سطر را رها ‌كنيد. برای مباحثی که بعد لازم است در ذیل آیه‌ی مورد نظر یادداشت کنید.

اگر با توجه به آنچه بنده تجربه کرده‌ام پيش ‌برويد، إن‌شاءالله بعد از چند سال يك قرآن داريد با نگاه الميزان. هر وقت خواستيد قرآن بخوانيد حتي در ماه رمضان، قرآن خودتان – که همان دفتری است که آیات را همراه با نظر علامه در آن یادداشت کرده‌اید - را باز مي‌كنيد و مي‌خوانيد، هر وقت در رابطه با فهم آیه‌ای به مشكلي برخورد كرديد تفسيرش در همان دفترچه، نزديك دستتان است و همت می‌نمائید به آن رجوع می‌کنید چون همان‌طور كه مي‌دانيد؛ افرادی مثل بنده هروقت به ‌اشكالي بر‌خورد مي‌کنم، اگر پیدا‌کردن جوابِ آن اشکال سخت باشد از خیرش می‌گذرم ولی اگر مرجع مربوطه جهت رفع اشکال در دسترس باشد رجوع می‌کنم. با داشتن چنین قرآنی که نظر علامه را در ذیل هر آیه ثبت کرده‌اید، می‌بینید در ده تا ماه رمضان ده دور قرآن را خوانده‌ايد و هر وقت با مشکلی روبه‌رو شده‌اید سریعاً به نظر علامه رجوع کرده‌اید و مشکل را رفع نموده‌اید. اين پيشنهاد بنده است در اينكه چطوري ذهنتان را با یادداشت‌کردن نظر علامه در الميزان -که نوشته‌هاي نسبتاً سنگيني است- مدیریت کنید و از پرت شدن آن جلوگیری نمائید. چون همان‌طور که عرض کردم اگر بدانید چه می‌خواهید، مطلب را دنبال می‌کنید تا به‌دست آورید و آن چيزي را كه مي‌خواهيد يادداشت می‌‌كنيد.

**3- ارتباط با روح الميزان**

سؤال: آيا ما مي‌توانيم به الميزان به عنوان یک دايرةالمعارف قرآنی نگاه‌ كنيم و در هر موضوعي با توجه به آيه مربوطه که آن موضوع را مطرح کرده به المیزان رجوع‌ كنيم؟

به نظر بنده ابتدا باید الميزان را از اول تا آخر بخوانیم، بنده اين كه شما مي‌فرمائید را تجربه کرده‌ام كه در هر موردي كه نياز داشتم به الميزان رجوع می‌کردم و به ظاهر نظر قرآن را در آن مورد می‌گرفتم ولی بعداً متوجه شدم آن طور كه بايد و شايد و حق الميزان است چيزي به‌دست نمی‌آوردم، بعد از آن‌که تفسیر المیزان را از اول تا آخر خواندم بهره‌هايي ‌بردم که قابل مقایسه با آن روشی نبود که قبلاً انجام می‌دادم. به همین جهت پیشنهاد می‌کنم شما ابتدا المیزان را به عنوان يك كتاب مرجع در نظر نگيريد، بلكه آن را به عنوان كتابي كه می‌توانید به کمک آن سازمان عقيدتي خود را شكل دهید به آن رجوع کنید، بعد از شناخت اصول کلی الميزان اگر به عنوان كار تحقيقي در موضوعی خاص به آن رجوع كنيد، مي‌توانيد حرف اصلي آن را بيابيد، چون اصول کلی آن را در اختیار دارید. علت این امر آن است که علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» بعضی مباحث را در ابتدای تفسیر فرموده‌اند و در ادامه با فرض آن که قبلاً گفته‌اند متذکر آن نمی‌شوند و وقتی شما مثلاً سوره نور را مطالعه می‌کنید متوجه نیستید بعضی از نکات مربوط به این سوره را در آیات مشابه در سوره‌های قبلی متذکر شده‌اند.

یکی از خصوصیات مهم علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه» آگاهی ایشان است به روح مدرنيته، علاوه بر این که اولياي خدا با يك نظر متوجه می‌شوند تمام فرهنگ مدرنيته به کجا رجوع دارد، علامه طباطبائی«رحمة‌الله‌علیه» به جهت مصاحبه‌هایی که با پروفسور هانری کربن داشتند و به واسطه آشنایی با شبهات دیوید هیوم، روح مدرنیته را به خوبی لمس کرده بودند و می‌فهمیدند با چه رویکردی قرآن را طرح کنند تا بشر امروز بتواند از ظلمات دوران عبور کند و از ابتدای المیزان آرام، آرام ضعف‌های فرهنگ غربی را گوشزد می‌کنند.

این‌كه مي‌گوييد المیزان دايرةالمعارف است، به اعتبار اين است که قرآن كتاب هدايت كل بشر است و اگر بعد از مدتي از طريق الميزان با قرآن مأنوس شوید چنان فهم عجيبي به دست می‌آورید كه جایگاه تمام جهان برايتان روشن ‌مي‌شود، علامه«رحمة‌الله‌علیه» روح جهان مدرن را مي‌شناخته ‌است و تفسیر المیزان را شروع ‌كرده‌اند تا انسان با نور قرآن بتواند در این ظلمات، راه هدایت را بشناسد و از این جهت شما با اُنس با المیزان به خوبی متوجه ظلمات غرب می‌شوید، تأکید بنده آن است که المیزان را اول بخوانيد تا روح الميزان در شما شكوفا بشود.

**4- تفسير قرآن و تجهيز عقل، نه تعطيل عقل**

سؤال: آيا استفاده ‌از عقل خودمان در تفسیر قرآن، باعث ‌نمي‌شود كه با پيش‌فرض‌هاي خودمان قرآن را تفسيركنيم؟ و اگر هم با پيش‌فرض‌هاي خودمان قرآن را تفسير كنيم، آيا تفسير به‌رأي نكرده‌‌ايم؟

اولاً: بنا شد با عقلمان وارد قرآن بشويم نه با پيش‌فرض‌های ذهنی. پيش‌فرض ذهنی، غير از تعقل کردن در قرآن است. قرآن ما را با جمله «افلا تعقلون» دعوت به تعقل می‌کند و می‌خواهد ما در مورد آیات آن تدبّر و تفکر کنیم، علاوه بر آن؛ عقلِ عبوديت، شرط ارتباط با قرآن است، يعني عقلاً باید متوجه باشیم ما بايد با بندگي خداوند قلب خود را به خداوند نزدیک کنیم و در قرب الهی بهره‌ها نصیب خود نمائیم و نیز باید با عقل خود در قرآن تدبّر كنیم تا راه و رسم بندگي را هرچه بهتر بياموزیم.

شما اگر با سرمايه‌ی عقل به قرآن رجوع کنید می‌توانید بهره‌های غیر قابل تصور به دست آورید، چون عقل به دنبال حقیقت است و برای عقل پیش فرض معنا ندارد به سوره حمد نگاه ‌كنيد و در آن تعقل نمائید که خداوند در اين سوره می‌فرماید: «إيّاكَ نَعْبُدُ وَ إيّاكَ نَسْتَعِينُ»؟! تنها تو را عبادت می‌کنم و تنها از تو کمک می‌خواهم. به فکر فرو می‌روید خدا که نمی‌شود به خودش بگوید «إيّاكَ نَعْبُدُ»؟! من فقط تو را بندگی می‌کنم و یا مي‌گويد «إهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» مرا به سوی راهی مستقیم هدایت فرما. خدا دارد مي‌گويد من را هدايت كن، ما كه نمي‌گوييم، خدا اين آيه را فرستاده ‌است و حالا در آنچه خودش فرستاده می‌گوید: «إهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»! **اگر با تعقل لازم وارد شویم می‌فهمیم** در واقع خداوند در این آیات دارد به بنده‌اش مي‌گويد: عزيزم! اينطوري مؤدب باش؛ در سوره حمد بگو: «بسم‌الله» پس از حمد و توجه به صفات الهی و نظر به معاد بگو: «إيّاكَ نَعْبُدُ» در اينجا مي‌خواهد به ما بگويد كه مؤدبانه بندگي‌ كن و من خودم را جاي تو مي‌گذارم و من به تو ياد مي‌دهم تا تو كه مي‌خواهي با من حرف ‌بزني اينطوري حرف ‌بزنی. با تعقل در قرآن می‌فهمیم حالا که برای خدا معنا نمی‌دهد که بگوید «إيّاكَ نَعْبُدُ» پس جایگاه این آیات ظهور پروردگار است در جایگاه بنده تا راه بندگی را به او بیاموزاند. ملاحظه می‌فرمائید با عقل وارد قرآن شدن نه تنها يك نوع پيش‌فرض نیست بلكه شرط فهم مقصد قرآن است، چون قرآن كتابي نيست كه بدون تعقل با ما ارتباط برقرار كند و خودش هم شرط ارتباط با ما را **تدبّر** گذارده است.

آیا درست است که چون نمي‌خواهيم تفسير به‌رأي ‌‌كنيم عقلمان را هم تعطيل ‌كنيم؟ علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌عليه» با آن عقل روشنی که دارند به خوبی مبادي عقلي را در ارتباط با آیات مورد بحث به نحو بسيار چشمگیری رعايت ‌مي‌كنند تا قرآن به شکل يك كتاب خرافي مطرح نشود.

يكي از اشكالاتي كه بعضي از فيلسوفان غرب به انجيل مي‌گيرند همین است که می‌گویند خدا با عقل ما با ما حرف ‌نزده‌است در حالی که این‌ها نسبت به انجیلِ تحریف شده این قضاوت را دارند و مسلّم انجیل اصلی چنین نیست. این خيلي خطرناك است که ما بدون در نظر گرفتن مبادی عقلی با قرآن برخورد کنیم و آن را مطرح نمائیم. نتیجه غفلت از مبادی عقلی در قرآن اين مي‌شود كه تصور شود كتاب خدا يك كتاب غيرعقلي است در حالی که عرض کردم ما معتقديم خدا با عقل انسان‌ها با انسان‌ها حرف ‌زده ‌است. مبادي عقلي انسان به او كمك ‌مي‌كند كه حرف خدا را درست بفهمد و عنایت داشته باشید که مبادي عقلي، غير از مبادي فلسفي است؛ فلسفه يك علم است اما مبادي عقلي مربوط به همة انسانهاست و ادیان الهی با نظر به مبادی عقلی انسان‌ها عقل آن‌ها را بر می‌انگیزانند و به تعبير اميرالمؤمنين نقش پیامبران آن است که «وَيثيروا لَهم دَفَائِنَ الْعُقُولِ»[[46]](#footnote-46) عقل دفن‌شده‌ی انسان‌ها را برانگيزانند، پس اين عقل بايد با قرآن ارتباط ‌داشته ‌باشد.

سؤال: با توجه به مقام عرفاني علامه‌طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه» و اين‌كه به باطن آيات و مقام تأويلي آن‌ها تسلط دارند، چرا بر خلاف تفاسير عرفا هيچ جنبه‌ی باطني و تأويلي از آيات قرآن در تفسير خود نياورده‌اند؟

جواب: در اين‌كه علامه‌طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه» از جنبه‌هاي باطني آيات اطلاع داشتند - چه به جهت وجود رواياتي كه در اين مورد هست، و چه به جهت تفاسيری كه جنبه‌هاي باطني آيات را مطرح كرده‌اند، و چه به جهت شخصيت برزخي خود علامه- بحثی نیست ولي مستحضر باشيد كه علامه‌طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه» در تفسير الميزان رسالت خاصي را به عهده گرفته‌اند و سعي مي‌كنند همان را دنبال نمایند و آن رسالت عبارت است از طرح سخنان قرآن براي دو گروه. يكی طرح قرآن برای گروه‌های غير مسلماني كه مي‌خواهند بدانند قرآن چه مي‌گويد و دلايلش چيست؟ و دیگر برای گروه‌های مسلماني كه مي‌خواهند خارج از هرگونه گرایشی - اعم از شیعه و سنی و زیدی و غیره- با خود قرآن ارتباط برقرار كنند، حتی بدون هيچ گرايش عرفاني. اين از ظرافت‌ها و هوشیاری‌های روح علامه«رحمة‌الله‌علیه» است كه در دل آيات و با حفظ ظاهرِ آیات، حقايق عرفاني و حقانيت تفكر اهل البیت را می‌نمایانند. به طوري كه ملاحظه می‌کنید امثال مهندس بازرگان - كه به عنوان یک خداگرای حسّی در بين روشنفكران مذهبي ما كم نيستند - الميزان را يك كتاب منطقي و استدلالي مي‌داند، به همین جهت بعضي از عزيزان در برخورد ابتدايي با الميزان تصور می‌کنند تفسیر خشکی است و انتظار دارند ظرائف عرفاني نیز در آن مطرح باشد، در حالي كه بايد التفات داشته باشید، اين مرد الهي کاری کرده که افراد به جای آن که ظرائف عرفاني خود را در قرآن جستجو کنند تلاش نمایند با **تدبّر** در قرآن عميق‌ترين فهم عرفاني را بيابيد، در آن صورت نگاه عرفاني محكمي را به دست آورده‌اند.

**احاطه‌ی علامه‌ی طباطبلائي**«رحمة‌الله‌علیه» **بر موضوعات روز**

سؤال: علامه طباطبائی**«رحمة‌الله‌علیه»** چه اندازه به موضوعات نظری و علوم انسانی که در جهان معاصر می‌گذرد آگاهی داشته‌اند و در تفسیر المیزان سعی کرده‌اند با توجه به آن موضوعات نظر قرآن را بیان کنند؟

جواب: علامه«رحمة‌الله‌علیه»در ذيل آيه‌ی 200 سوره‌ی «آل‌عمران» در ترجمه‌ی المیزان، تقریباً 70 صفحه راجع به دموكراسي و ليبراليسم و نظريه‌هاي امروز مدرنيته بحث دارند، كه بنده تحت عنوان «تئوري اداره‌ی جهان بشري از نظر علامه‌ی ‌طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه» بحث ‌كرده‌ام و به صورت جزوه‌ای در اختیار عزیزان هست. از مباحثی که امروزه بسیار می‌تواند مفید باشد مباحثی است که در المیزان در ذيل آية 200 سورة «آل‌عمران» شده، در آنجا متوجه مي‌شويد چقدر دقیق اين مفسر عالي‌مقام ذات غرب و مدرنيته را درك كرده و ضعف‌های آن را می‌شناسد و راه حل قرآنیِ عبور از آن ضعف‌ها را متذکر می‌شود.

در ذيل آيات 50 تا 54 سوره‌ی انعام که با: «يَا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَاري أوْلياءَ...» شروع می‌شود حدود پنجاه صفحه بحث كرده‌اند، گويا اين آيات امروز نازل ‌شده‌است و راه حل شناخت یهود و نصارایی است که امروز در فرهنگ غرب به صورت خاص‌اش ظهور کرده. حضرت ‌علامه«رحمة‌الله‌علیه»مسأله را آن‌قدر دقيق ارزيابي ‌مي‌كنند كه شما احساس ‌مي‌كنید اگر دستورات مطرح شده در اين چهار آيه را مسلمانها امروز رعایت کنند به تمام آنچه كه در روابط اجتماعي و بين‌المللي مي‌خواهند، مي‌رسند. آدم حس‌مي‌كند كه گویا تمام روح امروز دنيا در ذهن علامه هست و با نظر به آن بحث‌مي‌كنند و واقعاً نجات‌بخشی قرآن را نشان می‌دهند.

آقای دکتر دینانی می‌فرمایند: در رابطه با شناخت روح زمان كه كم‌تر كسي از آن آگاهي دارد به جرأت مي‌توان گفت، علامه تنها كسي بود كه زمان را به‌درستي مي‌شناخت... با توجه به حضور دائمي علامه در شهرهاي مذهبي و سنتي، اما با تمام زهد و تواضعش‌ در مقايسه با انديشمندان، متفكران و فيلسوفان عصر خود، آزاد انديش‌تر بود چون روح زمان را مي‌شناخت. علامه با شناخت دقيق از حوزه - و زمانی که در آن قرار داشت- چندين سال فلسفه را در قم تدريس كرد و شاگردان بسياري را پرورش داد. [[47]](#footnote-47)

ملاحظه کنید که جناب آقای دکتر دینانی چگونه بین آزاداندیشی و شناخت روح زمانه رابطه برقرار می‌کنند و معتقدند علامه طباطبایی به جهت شناخت روح زمانه توانست با آزاداندیشی خاص خود آثار خود را عرضه کند. علامه می‌فهمیدند در عالم چه می‌گذرد و لذا فهمیدند چگونه عمل کند و چگونه قرآن را مطرح نماید که نتیجه‌بخش باشد.

آقای دکتر دینانی در یکی از برنامه‌های تلویزیونی که مربوط به علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» بود نقل می‌کردند:

 علامه‌ی طباطبائی هر دو هفته یک بار از قم به تهران می‌آمدند تا در جلسه‌ای علمی با «هانری کُربن» شرکت کنند و بدین وسیله شناخت صحیحی از غرب و فلسفه‌ی غربی به‌دست آورند و در شناخت شیعه به پروفسور کربن کمک کنند. دیدار منظم این دو شخصیت با وجود مشکل زبانی ولی به‌وسیله‌ی ترجمه، موجب شد تا ارتباط و گفت و گو میان آن دو بزرگوار به خوبی برقرار شود و به نظر مي‌رسید آن جلسات تلاقي واقعي تفكر شرق و غرب بود ولی وقتی عده‌ای به جهت روحیه‌ی انقلابی و نگاه منفی که نسبت به آقای هانری کربن داشتند به من گفتند به علامه پیشنهاد کن این جلسات را تعطیل کنند. علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» در عین این‌که بسیار متأثر شدند و آثار تأسف از چهره‌شان ظاهر شد، آن پیشنهاد را پذیرفتند و فرمودند: این تنها ارتباط بنده با جهان غرب بود.

ملاحظه می‌کنید که چگونه علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» سعی دارند بفهمند در غرب چه می‌گذرد و روح غربی را تا آن‌جا که ممکن است لمس کنند.

علامه‌ی طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» از آن جائی که احساس مسئولیت می‌کردند تا نور اسلام را در این زمان بنمایانند سعی می‌کردند روح غرب را بشناسند تا با آثاری جهت‌دار نحوه‌ی عبور از غرب و برگشت به اسلامِ حضوری و وجودی را پایه‌ریزی کنند و از این جهت رجوع به آثار علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» جهت تبیین هرچه بیشتر انقلاب اسلامی ضروری است و وسیله‌ای است جهت به تفصیل‌آوردن انقلاب اسلامی.

**تفسيري با نظر به جنبه‌هاي غيبي آيات**

يكي از مصيبت‌هايي كه ما مسلمانان تحت تأثیر فرهنگ مادی غرب، گرفتارش هستيم اين است كه به جاي اين‌كه دستمان را به آيات آسماني بدهيم و بالا برويم، پاي آيات را مي‌گيريم و پايين‌مي‌آوريم. و اين کار در وقع مادي‌كردن دين است و از جمله رهنمودهایی كه علامه«رحمة‌الله‌علیه»در قرآن به ما مي‌دهند اين است كه نگذاريم روح معنوي آيات الهی مادي ‌بشود. ما به خاطر اين‌كه در فضای فرهنگ مدرنیته قرار داریم از جنبه‌هاي معنوي عالم غافل شده‌ایم و همه‌چيز را مادي ‌می‌بینیم و از این طرف بسيار ضربه خوره‌ايم! علامه در کتاب «معنویت تشیع» بحثی دارند با عنوان «مادی‌شدن دین»[[48]](#footnote-48) و در تفسیر سوره‌ی توبه نیز بحث ‌مي‌كنند كه چرا خدا مي‌فرماید كساني كه مي‌گويند «مسيح پسر خدا است» كافرند؟ چون همين كه اين‌ها روح معنوي عالم غيب را پايين ‌مي‌كشند، مادی می‌شوند و از بهره‌های معنوی محروم می‌گردند.

متأسفانه بعضی از دانشمندان اهل سنت در همين زمان، مثل «عبدو» و «رشيدرضا» و «احمدخان هندي» و «طنطاوي» و در شیعه مثل آقای بازرگان، با مادی‌کردن دین، ضربه‌ی بزرگي به جهان اسلام زدند، زیرا دينِ معنوي را مادي‌كردند و نگاه ما را در نظر به عالمِ غیب در حدّ عالم ماده پائین آوردند. مثلاً «شهاب» را كه در قرآن مطرح است، همين سنگ شهاب‌هايي تصور کردند كه شب‌ها در آسمان ظاهر می‌شود، قرآن می‌فرماید: آسمانِ دنیا را از طریق کواکب زینت دادیم و آن را از دسترس تجاوزِ هر شیطان سرکشی حفظ کردیم و لذا شیاطین نمی‌توانند چیزی از اخبار ملاء اعلا بشنوند مگر آن که شهاب ثاقب آن‌ها را دنبال می‌کند و طرد نماید[[49]](#footnote-49) یا در سوره‌ی جن مطرح مي‌كند كه جنیان متوجه شدند با ظهور اسلام دیگر نمی‌توانند از خبرهای آسمانی استراق سمع کنند و شهاب‌هایی توسط نگهبانان آسمان آن‌ها را می‌رانند. این آیات نشان می‌دهد نيزك‌هايي است از سنخ ملکوت و داراي جنبه‌هاي غيبي كه مي‌توانند جنبه‌هاي وسوسه‌ی شيطاني را طرد ‌كند» حال ما بدون **تدبّر** در قرآن، آن حقايق را به جنبه‌‌‌ی مادي تفسير می‌كنیم. علامه«رحمة‌الله‌علیه» در سوره‌ی «صافات» ‌به‌خوبي روشن می‌کنند که قضیه‌ی شهاب‌ها یک حقیقت آسمانی است و ربطی به شهاب‌سنگ‌ها ندارد. اين روحيه كه از جنبه‌هاي غيبي موضوعات غفلت نمی‌کند در الميزان به‌خوبی به چشم می‌خورد.

بزرگان می‌فرمایند: علت ماركسيست‌شدنِ خيلي از جوانان، كتاب‌هاي آقاي بازرگان بوده‌است،[[50]](#footnote-50) آقای مهندس بازرگان معتقد است «وحي، يك انرژي است.»! و این نمونه‌ی روشنی است از مادی دیدن همه چیز. علامه‌طباطبائي(رحمة‌الله‌عليه) چون شخصاً با سلوکی که داشته‌اند عالم غیب را می‌شناسند و با همان رویکرد به قرآن نظر دارند، در تفسیر المیزان روحانيتي به شما مي‌دهند كه در عين حفظ ظاهر قرآن، قرآن برای شما دريچة ارتباط با عالم غيب مي‌شود و از آن طریق ما به كمك قرآن بالا مي‌رويم نه اينكه حقايق بالا را هم پايين بياوريم. كسي که می‌گوید معاد عبارت است از همان قانون بقاي ماده و انرژي! نه تنها عالم قیامت را صرفاً مادی کرده و آن عالم را پائین آورده حتی به یک معنا تمام پيغمبران را به قتل رسانده، به همین جهت علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه» در المیزان بسیار تلاش کرده‌اند تا جامعه‌ی اسلامی را از این خطر بزرگ نجات دهند و حقیقتاً موفق شده‌اند.

سؤال: متن عربي الميزان را بخوانيم يا ترجمه‌اش را؟

جواب: مسلّم متن عربی المیزان خيلي بهتر است. ترجمه در بعضی مواقع ضعف‌هايي دارد ولی با این همه علامه طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه»ترجمه‌ی آقاي موسوي همداني را تأييد كرده‌اند و به ایشان فرموده بودند بقیه‌ی مجلداتی هم که بقیه ترجمه کرده‌اند دوباره ایشان ترجمه کنند. آقاي موسوي چون با منظور علامه آشنا هستند، نسبتاً خوب ترجمه کرده‌اند. بعضي مواقع به روش ترجمه آزاد عمل كرده‌اند و نبايد به ايشان ايراد گرفت. عمده آن است كه سعي كرده‌اند تا آنجا که زبان فارسی ظرفیت دارد منظور علامه(رحمة‌الله‌عليه) را برسانند.

**چگونه الميزان را بهتر بفهميم؟**

سؤال: با توجه به اينكه الميزان كتاب سنگيني است، چطوري از آن استفاده‌كنيم تا آن را بهتر بفهميم؟

جواب: اگر پيشنهادي را كه در ابتدای بحث عرض كردم رعايت ‌بفرمائید مطالب برایتان قابل فهم می‌شود، به این شکل که الميزان را از ابتدا یعنی از سوره حمد شروع کنید و نظر علامه را هم ذیل آیه‌ی مربوطه يادداشت ‌بفرمائید، ان‌شاء‌الله موفق به فهم آن مي‌شويد، به خصوص كه از ابتدا مطلوب خود را – که یافتن نظر علامه است از بین سایر نظرها - مشخص کرده‌اید. در سخت‌ترين متون عربي و یا فارسي، اگر بنا را بر اين بگذاريد تا مطلبی که می‌خواهید در دل متن پیدا کنید در فهم آن متن موفق ‌مي‌شويد. بنا داشته ‌باشيد اساس مطلب را پیدا کنید و يادداشت نمائید، همين يادداشت‌كردن به اين طريق در فهم مطلب كمك ‌مي‌كند.

**مقدمه‌ی فهم الميزان**

سؤال: آيا مطالعه‌ی كتب شهيد مطهري**«رحمة‌الله‌علیه»** مي‌تواند مقدمه‌اي براي استفاده‌ی بهتر از الميزان باشد؟

 مسلّم روح آقاي مطهري«رحمة‌الله‌علیه»و آن نظم فكري ایشان به شما در فهم المیزان كمك ‌مي‌كند. نوشته‌هاي شهيدمطهري«رحمة‌الله‌علیه»يك انضباط فكري به شما مي‌دهد كه اين انضباط فكري، شرط ضروري فهم نظرات علامه‌طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه»است، همين‌طور كه سير و سلوك علامه‌طباطبائي كنار تفكر علامه‌طباطبائي«رحمة‌الله‌علیه»، مقدمه است براي فهم قرآن. سعي بفرماييد در مطالعه‌ی كتب شهيد مطهري«رحمة‌الله‌علیه»آن نظم فكري دقيق موجود در نوشته‌هاي ايشان را به روح خود سرايت دهيد.

سؤال: علامه در ضمن بعضي از آيات، نظر ديگران را نقل‌مي‌كنند ولي نقد نمي‌كنند. گاهي حتي با چند مرتبه مطالعه نمي‌توان درك‌كرد كه علامه نظر آنها را قبول‌دارند يا نه! در این مورد چه کار کنیم و چه چیزی را یادداشت نمائیم؟

جواب: حرف درستي است، البته اگر تقريباً يك بار از اول تا آخر بحث را بخوانيد، فضاي كلي بحث دستتان مي‌آيد؛ مي‌بينيد بله گاهي نظري را در تأييد مي‌آوردند و گاهي هم نظري را مي‌آوردند اما نه موافق مستقيم‌ آن نظر هستند و نه مخالف آن، بلكه مي‌خواهند بگويند اين نظر هم در رابطه با آن آيه مورد توجه است. ولي در مجموع علامه«رحمة‌الله‌علیه»ما را در الميزان سرگردان ‌نمي‌نمایند و در جاي ديگر مسئله را روشن مي‌كنند.

سؤال: با بودن کتاب‌های «تسنیم» که در واقع شرح تفسیر المیزان است توسط آیت الله جوادی آیا باز هم نیاز است که به المیزان رجوع کنیم؟ اگر نیاز است آیا در کنار المیزان به تسنیم رجوع کنیم یا بعد از آن؟

جواب: همین‌طور که متوجه شده‌اید حضرت آیت الله جوادی«حفظه‌الله» همه‌ی تلاش خود را صرف آن کرده‌اند تا المیزان فراموش نشود و لذا بنده پیشنهاد می‌کنم ابتدا با المیزان آشنا شوید و روح کلی المیزان را بشناسید و تنها در مواقعی که می خواهید موضوعی را مفصل‌تر بدانید به تسنیم رجوع نمائید. آری بعد از المیزان خوب است که ادامه‌ی اُنس خود با قرآن را با مطالعه کتاب‌های تسنیم محقق کنید.

**برخي نكات كليدي قرآن**

سؤال: آيا علامه‌طباطبائي**«رحمة‌الله‌علیه»** بعضي از نكات كليدي قرآن را در تفسیر معرفي‌كرده‌اند؟

جواب: دقيقاً همين طور است، ايشان به آیاتی در قرآن دست یافته‌اند كه در واقع كليد فهم بسياري از آيات دیگر قرآن است. مثلاً مي‌فرمايند: محكم‌ترين آية قرآن «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيء» است؛ به این معنا که هرگز نباید آیات قرآن را طوری تفسیر کنیم که مغایر با این آیه باشد و لذا وقتی قرآن می‌فرماید: «وَ جاءَ رَبُّكَ»[[51]](#footnote-51) پروردگار تو آمد، به این معنا است که نور ربوبیت او ظاهر شد نه این که خداوند مثل یک انسان بیاید. همان‌طور که عرض شد آیات کلیدی را «غُررآيات» می‌گویند و بقية آيات را با نظر به این نوع آیات تفسیر می‌کنند. يكي از آياتي كه خيلي برايشان مهم است، آيه «وَ إنْ مِنْ شَيءٍ إلّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»[[52]](#footnote-52) است؛ كه قرآن مي‌فرمايد: هيچ چيزي نيست، مگر اين‌كه خزائن آن چيز نزد ما است و ما نازل نكرديم مگر به اندازه معلومي از آن چیز را. مسائل بسیاری از توحید در رابطه با اين آيه حل می‌‌شود، وقتي ما متوجه شویم براي هر مخلوقی يك مقام «عند اللهی» هست كه نزد خدا است و يك مقام «معلوم»ي هست كه نزد ما است، متوجه نظام طولی عالم می‌شویم و موضوع شدت و ضعف مراتب وجود نیز برایمان معنا پیدا می‌کند. قبلاً در رابطه با این که علامه به کمک آیات کلیدی که جنبه توحیدی روشنی دارند بقیه آیات را تفسیر می‌کنند، عرایضی داشتم.

سؤال: مطابق روش علامه«رحمة‌الله‌علیه»كه تفسير قرآن با قرآن است، پس قرآن براي تفسير خودش ‌کافی و عملاً ادعای **«حَسْبُنَا كِتَابَ اللهِ»** تأييد مي‌شود.

جواب: ولي خود كتاب‌الله فرمود: «إنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أهْلَ‌الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»[[53]](#footnote-53)ما اراده كرده‌ايم كه از شما اهل‌البيت هرگونه پليدي را بزدائيم و شما را به طهارت خاصي برسانيم*.*آقاي دكترتيجاني مي‌گويد: آنكه گفت «حَسْبُنَا كِتَابَ اللهِ» - كه منظور خلیفه دوم بود - مگر «كتاب‌الله» نگفت پيامبر «مَايَنْطِقُ عَنِ الْهَوي إنْ هُوَ إلّا وَحْيٌ يُوحي»**؟![[54]](#footnote-54)** پیامبر هیچ سخنی از سر میل خود نمی‌گوید، تماماً سخن او وحی الهی است که به او وَحی می‌شود. پس وقتی پيغمبر مي‌فرمايند: كاغذ و قلمي بياوريد تا چيزي بنويسم كه در آينده گمراه ‌نشويد، چرا خلیفه‌ی دوم گفت: ما را كتاب خدا كافي است. معلوم است «حَسْبُنَا كِتَابَ اللهِ» برای عده‌ای یک اعتقاد کامل نیست. اگر كسي برسد به «حَسْبُنَا كِتَابَ اللهِ» **وقتی** «كتاب‌الله» مي‌گويد «إنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أهْلَ‌الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»**،** و یا وقتی کتاب الله می‌فرماید: «أطِيعُوا اللهَ وَ أطيعُوا الرَّسُولَ وَ اولي الْأمْرِ مِنْكُم»[[55]](#footnote-55) علاوه بر اطاعت خدا، از رسول و اولی الامر نیز اطاعت کنید، دست به دامن اولی الامر می‌زند و مسلم این اولی الأمر جز انسانی معصوم، کس دیگر نمی‌تواند باشد زیرا خداوند ما را دعوت به اطاعت از کسی نمی‌کند که ما را گمراه کند. پس آنكه به واقع بخواهد به قرآن عمل كند، بايد دامان اهل‌البيت را بگيرد، وگرنه به كتاب خدا عمل نكرده است. آیا می‌شود به بهانــــه‌ی «حسبنا كتاب‌الله» اهل‌البيت را خانه‌نشين كرد؟[[56]](#footnote-56)

سؤال: از كجا بفهميم كه ظرفيت ما چقدر است و مي‌توانيم از الميزان استفاده‌كنيم يا نه؟

جواب: «عزيزالدين نَسَفي» در کتاب انسان کامل مي‌گويد: «اي درويش! اگر در امری خاطری آسوده و خاطری جمع داری، تو را براي آن كار ساخته‌اند و اگر در امری پریشان حال و پراکنده خاطر می‌شوی كار ديگري را تقدير تو كرده‌اند. در عین آن که سالک باید بلند همّت باشد و تا زنده است در کار باشد تا تمام مراتب انسانی در او ظاهر گردد.» در رابطه با تفسير الميزان نيز موضوع از همين قرار است كه اگر با تفاسير ساده‌تر، روح و انديشه‌تان قانع مي‌شود، به همان‌ها بسنده كنيد. ولي اگر روحتان طلب بيشتري دارد، اين‌جا است كه نبايد به اين استعداد بي‌توجه باشید. الميزان از كتاب‌هايي است كه در کسب معارف الهی جواب استعداد کسانی است که آمادگی کسب معارف بیشتری دارند. هر کس باید با همان استعدادی که دارد زندگی کند و طلب استعدادی را که ندارد نکند و تنها آنچه را دارد رشد دهد. به قول معروف: «خود باشید و خود شوید» یعنی در عین آن که طلب استعداد دیگران را نمی‌کنید آنچه را دارید کامل نمائید و به فعلیت برسانید.

خداوند محبوب دل همه است، اُنس با اين محبوب تنها از يك راه به‌دست ‌نمي‌آيد؛ به ما فرموده‌اند: «الطُّرقُ إِلَى اللّه بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلاَئِق»[[57]](#footnote-57) راه‌های رسیدن به خدا به تعداد انسان‌ها است و هرکس می‌تواند با استعداد و فطرت خدادادی به اُنس با خدا نایل شود. نمي‌شود يكي بگويد! من استعداد خداشناسي ندارم، همه‌ی افراد براي رسيدن به محبوب حقيقي، استعداد مساوي دارند و خداوند هم در اين رابطه فرمود: **«لاتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ»،** يعني در رابطه با فطرتِ گرايش به خدا و شناخت خدا، آدم‌ها را متفاوت خلق نكرده‌ايم، هرچند استعدادها متفاوت باشد.

روزي يكي از دانشجويان پزشكي آمده ‌بود نزد بنده تا در رابطه با نمره‌اش صحبت کند، دیدم چهره‌اش افسرده و رنگ‌‌اش پريده و ظاهرش بسیار ضعيف است. وقتی درد و دل کرد معلوم شد درس‌ها برایش طاقت‌فرسا است. معلوم بود به جای آن که درس بخواند جان می‌کَنَد، چون در جایی وارد شده بود که استعداد آن را نداشت و با آن همه زحمت تقریباً از همه درس‌هایش کم آورده بود و چند اخطاره شده بود.

اين را بنده براي جوانهاي عزيز خودمان خطرناك مي‌دانم كه مُد بشود همه مثل هم یک موضوع را دنبال ‌كنيم.

هر کسی را بهر کاری ساختند.....میل آن اندر دلش انداختند

همچنان که سهل شد ما را حضر.....سهل شد هم قوم دیگر را سفر

هرکس باید در همان راه که استعدادش در آن است براي خود سيرداشته باشد. به گفته حافظ:

 قومي بهجدّ و جهد گرفتند وصل ‌دوست قــومي دگر ‌اشـاره بــه تقــدير مـي‌كننـــد

تقدير يعني اندازه‌اي كه خدا براي من قرار داده ‌است، آنچه مي‌توانيم باید در سطح همان اندازه‌ای انجام دهیم که خداوند برای ما تعیین فرموده است.

توصيه بنده برای آن‌هایی که می‌خواهند الميزان بخوانند این است كه از اول شروع ‌كنيد و با حوصله و بدون هيچ عجله‌اي آن را ادامه دهید اگر در حین مطالعه‌ی الميزان، مثلاً تا رسیدن به تفسیر سوره‌ی يوسف؛ مُرديد، ادامه‌ی کار را در برزخ خواهید داشت، دلتان بايد دلِ بقا باشد، دلِ تعجيل نباشد، آري دل بقا باشد، قول‌ مي‌دهم اگر شما با حوصله و با تدبّر و آزاد از گذشته و آینده، از سر آرامش، قرآن را شروع‌ كرديد و آرام‌آرام جلو رفتيد و با قرآن زندگي كرديد، هر مقداري‌ از آن را كه فرصت نكرديد بخوانيد، در برزخ به شما ياد مي‌دهند.

خدايا! به حق اهل‌البيت و به حق اميرالمؤمنين، قلوب ما را ظرف معارف قرآنت قراربده.

وَ صَلَّي اللهُ عَلي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - حق از نظر معنا یعنی چیزی که ثابت است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - قرآن ‌در خطاب به امامان می‌فرماید: «وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهيداً»(سوره‌ی بقره،آیه‌ی143) به همین جهت حضرت باقر می‌فرمایند «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسَطُ وَ نَحْنُ‏ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَجُهُ فِي أَرْضِه‏» (ارشاد القلوب، ج2 ، ص298) ماییم امت وسط و ماییم کسانی که بر خلق خدا شاهدند و حجت خدا بر زمین هستند، زیرا کسی می‌تواند امت وسط باشد که از افراط و تفریط مبرا باشد و تنها انسان‌های معصوم حقیقتاً از افراط و تفریط مبرّا می‌باشند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره‌ی یونس،آیه‌ی 13. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره‌ی ص، آیه‌ی 26. [↑](#footnote-ref-4)
5. - متخصصان تعلیم و تربیت دليل فرزندسالاري را با ديدي كلي‌تر، ناآگاهي والدين از چگونگي روش‌هاي فرزندپروري بيان مي‌كنند و مي‌گويند: ناتواني والدين در هدايت تربيتي صحيح فرزندانشان باعث مي‌شود به مرورِ زمان نقش تربيتي و هدايتي‌شان را در خانواده رها كنند و همه‌ی توانشان را در برآورده‌كردن نيازهاي مادي كودكانشان متمركز كنند و تسليم خواسته‌ی فرزندان‌شان شوند.

کارشناسان تعلیم و تربیت معتقدند بعضي از والدين امروزي هنوز ياد نگرفته‌اند پدر و مادر باشند و هرچند در نسل‌هاي گذشته اصول تربيتي نسل به نسل از پدربزرگ و مادربزرگ‌ها به پدر و مادرها و از آنها به فرزندان شان به ارث مي‌رسيد، اما حالا اين اصول به دست فراموشي سپرده شده‌اند. به عبارتي ديگر هرچند از حدود 70 سال پيش تاكنون فرزندپروري در دنيا، در جهت آسان‌گيري و انعطاف بيشتر پيش مي‌رود، اما اين سهل‌گيري نبايد به مرحله رها كردن تربيت برسد.

آلبرت وونش کارشناس امور تربیتی و مدیر اداره جوانان کاتولیک در شهر نویس، اخیراً کتابی تحت عنوان «دام های نازپروردگی» به رشته تحریر درآورده است. به اعتقاد نویسنده، والدین و کودکان با هم، در این دام گرفتار می آیند. رفاه اجتماعی، پیشرفت سریع تکنولوژی های جدید و فرهنگ کودک پرستی، همه و همه از جمله عواملی است که موجبات نگرانی والدین را فراهم کرده است. عده‌ی بسیاری از دست اندرکاران تعلیم و تربیت خود را در برخورد با مشکلات کنونی در ارتباط با تربیت نسل جدید ناتوان می بینند. آنها این احساس را دارند که همواره مرتکب اشتباه می شوند، حتی اگر درست ترین کار را در راستای تربیت کودکان انجام دهند.

آقای گرونر روان‌شناس آلمانی می‌گوید: «رفته رفته بر شمار پدران و مادرانی که قادرند تمام نیازهای مادی کودکان خود را برآورده کنند، افزوده می شود و این عامل موجب می شود که روند نازپروردگی کودکان تشدید شود. در نتیجه تربیت نسل جدید مسیر تازه‌ای یافته است و آن هم در جهت تأمین تمام نیازهای رنگارنگ کوچولوهاست».

برخی از والدین مغرور هیچ کاری ندارند، جز این‌که تمام حواس خود را متوجه فرزندان عزیزشان بکنند. آن‌ها هیچ خواسته مشخصی از کودکان خود ندارند و صرفاً به تمجید از آنها می‌پردازند و آن‌ها را انسان‌هایی منحصر به فرد تلقی می کنند. چنین کودکانی در مدرسه و کوچه و خیابان، به محض روبه‌روشدن با کوچک‌ترین مشکلی، فوراً به سراغ معلمان یا پدر و مادر خود می‌روند و نزد آن‌ها شکایت می کنند. والدین آن‌ها نیز مدام به مدرسه می‌روند تا نسبت به نحوه‌ی رفتار با کودکان دلبندشان توسط سایر دانش‌آموزان اعتراض کنند.

پدیده‌ی نازپروردگی در این مورد به حمایت بیش از حد از کودکان مربوط می‌شود. آقای گرونر بر این باور است که بروز درگیری و دعوا میان دانش‌آموزان در راه مدرسه یا خانه، امری عادی است و نباید موجب نگرانی والدین شود. این روزها شاهد پدیده‌ای غیرعادی در اغلب مناطق شهری هستیم و آن این‌که بسیاری از والدین با اتومبیل شخصی، کودکانشان را به مدرسه می‌برند و در پایان روز نیز آن‌ها را با اتومبیل به خانه باز می‌گردانند. این کار مثل آن است که بخواهیم از روبه‌روشدن فرزندانمان با جهان واقعی جلوگیری کنیم. در اغلب موارد، این سرویس رفت و برگشت برای دانش آموزان بزرگ تر نیز وجود دارد و بدین ترتیب رشد توانایی های اجتماعی در میان نوجوانان محدود می‌شود. دانش آموزانی که در منزل با پدیده‌ی نازپروردگی روبه‌رو هستند، در مدرسه نیز به قوانین و مقررات تن نمی‌دهند؛ زیرا آن‌ها هر خواسته‌ای را به منزله‌ی نوعی فشار غیرعادی و ستم در حق خود می‌پندارند؛ چون در خانه از آنان هیچ‌چیز نمی‌خواهند. حتی در برخی موارد مشاهده می‌شود که چنین دانش‌آ‌موزانی، هم کلاسی‌های زرنگ خود را تحت فشار قرار می‌دهند. در واقع، انگیزه‌ی آن‌ها از دست‌یازیدن به چنین کاری به قرار زیر است: «تو با این کارها سطح انتظارات را بالا می‌بری، در این شرایط ما بیشتر از پیش، از جانب معلم تحت فشار قرار می‌گیریم. اگر جلوی خودت را نگیری با مشکل روبه‌رو خواهی شد».

در هر حال، صرف نظر از وضعیت خانوادگی پدر و مادر، آنچه بیشتر موجبات نگرانی کارشناسان را فراهم کرده است، نوعی رابطه میان کودکان و والدین است که روز به روز مشکل‌سازتر از پیش می‌شود. اصولاً والدین بسیار بیشتر از گذشته در زندگی خصوصی کودکان خود دخالت می‌کنند. چنین کودکانی، هیچ‌گاه نمی‌توانند به تنهایی با مشکلات خود روبه‌رو شده و به حل و فصل آن‌ها بپردازند. این حمایت بیش از حد از کودکان در نهایت ممکن است موجب گوشه‌گیری آن‌ها شده یا اعتماد به نفس را از ایشان سلب کند. همچنین عصبانیت و پرخاشگری از جمله واکنش‌های احتمالی کودکان در قبال این رویکرد والدین محسوب می‌شود. بی‌سبب نیست که رفته‌رفته بر شمار بزهکاران جوان و نوجوان افزوده می‌شود. تنها در جمهوری فدرال آلمان شمار بزهکاران زیر چهارده سال از سال 1993 تا 1998 حدود یکصد و پنجاه هزار نفر افزایش را نشان می‌دهد. منبع: اشپیگل، 14 اوت 2000 (24/5/79) برگرفته از سایت <http://www.hawzah.net/fa/MagArt.html?MagazineArticleID> این‌ها همه به جهت آن است که ثابتات انسانی یعنی پیامبران که متذکر ابدیت‌اند به حاشیه می‌روند و در نتیجه پیران می‌روند و کودکان محور می‌شوند. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سوره‌ی قصص، آیه‌ی 6. [↑](#footnote-ref-6)
7. - بحار الأنوار، ج‏26، ص: 325. [↑](#footnote-ref-7)
8. - بحار الأنوار، ج‏26، ص: 6. [↑](#footnote-ref-8)
9. -سوره انعام ،آیه124 [↑](#footnote-ref-9)
10. - سوره‌ی بقره، آیه‌ی 285. [↑](#footnote-ref-10)
11. - رجوع شود به <http://www.rasekhoon.net/article/show-28227.aspx> [↑](#footnote-ref-11)
12. - علامه حسن زاده آملی می فرمودند:روزی جناب علامه طباطبایی که در خدمتشان بودم، فرمودند: اخوی را چگونه یافتید؟ عرض کردم: «جناب آقا! اخوی اخوی است. با این تفاوت که آن اخوی خیلی بذول است و این اخوی خیلی کتوم». آقای الهی خیلی بذول بود و آن جناب به عللی خیلی کتوم و هر دو به حق بودند. منبع:کتاب جمع پراکنده برگرفته از [سایت صالحین](http://www.salehin.com/fa/index.php) [↑](#footnote-ref-12)
13. - مهر استاد، ص119. [↑](#footnote-ref-13)
14. - الکافی، ج 1، ص 91. [↑](#footnote-ref-14)
15. -شيخ صدوق‏، معاني الأخبار، ص: 407. [↑](#footnote-ref-15)
16. - خطبه‌ی 147. [↑](#footnote-ref-16)
17. - التوحيد للصدوق، ص: 255. [↑](#footnote-ref-17)
18. - خطبه‌ی 133. [↑](#footnote-ref-18)
19. - عيون أخبار الرضا، ج‏1، ص: 290. [↑](#footnote-ref-19)
20. - الميزان، ج 14، ص 129. [↑](#footnote-ref-20)
21. - الميزان، ج 19، ص 231. [↑](#footnote-ref-21)
22. - الميزان، ج 1، ص 71. [↑](#footnote-ref-22)
23. - سوره‌ی حجر، آيه‌ی 91. [↑](#footnote-ref-23)
24. - به کتاب «سرچشمه‌ی اندیشه» جلد 1، ص 412، تحت عنوان سیره‌ی تفسیری استاد علامه طباطبائی«قدس‌سره» و به کتاب «شمس الوحی تبریزی»، ص 99، تحت عنوان «رویکرد علامه» رجوع شود، که سعی شده متن استاد جوادی به صورت مختصر در این‌جا طرح شود. [↑](#footnote-ref-24)
25. - از رسول خدا داریم که فرموده‌اند: «النجاة فی الصدق» (بحار الأنوار، ج‏70، ص 14) [↑](#footnote-ref-25)
26. - سوره‌ی الذاریات، آیه‌ی 56. [↑](#footnote-ref-26)
27. - سوره‌ی حجر، آیه‌ی 99. [↑](#footnote-ref-27)
28. - سوره‌ی نساء، آیه‌ی 87. [↑](#footnote-ref-28)
29. - سوره‌ی نساء، آیه‌ی 122. [↑](#footnote-ref-29)
30. - بحارالانوار، ج 58، ص 129. [↑](#footnote-ref-30)
31. - سوره‌ی توبه، آیه‌ی 119. [↑](#footnote-ref-31)
32. - المیزان، جلد 1، ص 13 و خطبه‌ی 13 نهج البلاغه. [↑](#footnote-ref-32)
33. - تفسیر قرآن غیر از آن است که انسان از تفاسیر استفاده کند و نظرات مفسران را شرح دهد. [↑](#footnote-ref-33)
34. - نقل از مقدمه‌ی كتاب «روش علامه در تفسير الميزان» از دكتر علي ‌الاوسي. [↑](#footnote-ref-34)
35. - «الکافي»، ج 2، ص 604. [↑](#footnote-ref-35)
36. - «شمس‌الوحي‌تبريزي»، آيت‌الله جوادي آملي، ص 75. [↑](#footnote-ref-36)
37. - «شمس‌الوحي تبريزي»، آيت‌الله‌جوادي آملي، ص 87.. [↑](#footnote-ref-37)
38. - کارل یاسپرس در [۲۲ فوریه](http://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B2%DB%B2_%D9%81%D9%88%D8%B1%DB%8C%D9%87) [۱۸۸۳](http://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B1%DB%B8%DB%B8%DB%B3_%28%D9%85%DB%8C%D9%84%D8%A7%D8%AF%DB%8C%29) در شهر [اولدنبورگ](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%88%D9%84%D8%AF%D9%86%D8%A8%D9%88%D8%B1%DA%AF) [آلمان](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D9%84%D9%85%D8%A7%D9%86) به دنیا آمد. در سال [۱۹۱۳](http://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B1%DB%B9%DB%B1%DB%B3_%28%D9%85%DB%8C%D9%84%D8%A7%D8%AF%DB%8C%29) [استادیار](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D8%AF%DB%8C%D8%A7%D8%B1) [روانپزشکی](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%B1%D9%88%D8%A7%D9%86%D9%BE%D8%B2%D8%B4%DA%A9%DB%8C) دانشگاه هایدلبرگ و در سال [۱۹۲۱](http://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B1%DB%B9%DB%B2%DB%B1_%28%D9%85%DB%8C%D9%84%D8%A7%D8%AF%DB%8C%29) [استاد](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D8%AF) رسمی انشگاه شد. وی از سال [۱۹۳۰](http://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B1%DB%B9%DB%B3%DB%B0_%28%D9%85%DB%8C%D9%84%D8%A7%D8%AF%DB%8C%29) میلادی به تدریس [فلسفه](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%81%D9%84%D8%B3%D9%81%D9%87) مشغول شد . او در همین دوران افکار [کیرکگارد](http://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%DB%8C%D8%B1%DA%A9%DA%AF%D8%A7%D8%B1%D8%AF) فیلسوف [اگزیستانسیالیست](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%DA%AF%D8%B2%DB%8C%D8%B3%D8%AA%D8%A7%D9%86%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D9%84%DB%8C%D8%B3%D8%AA) را تبلیغ می‌کرد. یاسپرس [جامعه صنعتی](http://fa.wikipedia.org/w/index.php?title=%D8%AC%D8%A7%D9%85%D8%B9%D9%87_%D8%B5%D9%86%D8%B9%D8%AA%DB%8C&action=edit&redlink=1&preload=%D8%A7%D9%84%DA%AF%D9%88:%D8%A7%DB%8C%D8%AC%D8%A7%D8%AF+%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87/%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D8%AE%D9%88%D8%A7%D9%86%E2%80%8C%D8%A8%D9%86%D8%AF%DB%8C&editintro=%D8%A7%D9%84%DA%AF%D9%88:%D8%A7%DB%8C%D8%AC%D8%A7%D8%AF+%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87/%D8%A7%D8%AF%DB%8C%D8%AA%E2%80%8C%D9%86%D9%88%D8%AA%DB%8C%D8%B3&summary=%D8%A7%DB%8C%D8%AC%D8%A7%D8%AF+%DB%8C%DA%A9+%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87+%D9%86%D9%88+%D8%A7%D8%B2+%D8%B7%D8%B1%DB%8C%D9%82+%D8%A7%DB%8C%D8%AC%D8%A7%D8%AF%DA%AF%D8%B1&nosummary=&prefix=&minor=&create=%D8%AF%D8%B1%D8%B3%D8%AA+%DA%A9%D8%B1%D8%AF%D9%86+%D9%85%D9%82%D8%A7%D9%84%D9%87+%D8%AC%D8%AF%DB%8C%D8%AF) امروز را که هدفش تامین سطح معینی از رفاه برای اکثریت هرچه بیشتر مردم است برای شخصیت انسانی خطرناک می‌داند. او از [خداوند](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AE%D8%AF%D8%A7%D9%88%D9%86%D8%AF) به عنوان وجود متعالی نام می‌برد و نقصان معرفت و محدودیت قدرت [انسان](http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A7%D9%86%D8%B3%D8%A7%D9%86) را دلیل وجود ناشناس غیر قابل شناخت هستی فرض می‌کند. وی در [۲۶ فوریه](http://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B2%DB%B6_%D9%81%D9%88%D8%B1%DB%8C%D9%87) [۱۹۶۹](http://fa.wikipedia.org/wiki/%DB%B1%DB%B9%DB%B6%DB%B9_%28%D9%85%DB%8C%D9%84%D8%A7%D8%AF%DB%8C%29) (۸۶ سالگی) درگذشت. [↑](#footnote-ref-38)
39. - يادنامه‌ی مفسر كبير استاد علامه طباطبائى قدس سره، ص: 70 [↑](#footnote-ref-39)
40. - يادنامه‌ی مفسر كبير استاد علامه طباطبائى قدس سره، ص: 82 [↑](#footnote-ref-40)
41. - مهر تابان، یادنامه‌ی علامه‌ی طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه»، ص 19، انتشارات باقرالعلوم [↑](#footnote-ref-41)
42. - سوره‌ی الحاقه، آیه‌ی 40 و سوره‌ی تکویر، آیه‌ی 19. [↑](#footnote-ref-42)
43. - سوره‌ی عبس، آیات 11 تا 13. [↑](#footnote-ref-43)
44. - سوره‌ی شعرا، آیه‌ی 193 و 194. [↑](#footnote-ref-44)
45. - سوره‌ی نمل، آیه‌ی 40. [↑](#footnote-ref-45)
46. - نهج البلاغه، خطبه‌ی 1. [↑](#footnote-ref-46)
47. - آيين بزرگداشت علامه طباطبايي«رحمة‌الله‌علیه»، فرهنگسراي ابن‌سينا، 88/09/01..farsnews.com/newstex [↑](#footnote-ref-47)
48. - در مورد چگونگی مادی شدن دین می‌توانید به کتاب «خطر مادی شدن دین» از اصغر طاهرزاده رجوع فرمائید. [↑](#footnote-ref-48)
49. - به آیات 6 تا 10 سوره‌ی صافات رجوع شود. [↑](#footnote-ref-49)
50. - اعضای سازمان مجاهدین خلق به لحاظ ایدئولوژیکی ، پیوندی عمیق با جهان بینی و معرفت شناسی نهضت آزادی داشتند. آنان کتاب راه طی شده مهندس بازرگان را بسان مانیفست خود بیش از 20 دور در جلسات خود مباحثه نمودند. بازرگان در این کتاب بر سعادتمندی و منطبق با خط انبیاء دانستن حرکت غرب بر مبنای عقل منقطع از وحی تاکید دارد. به همین جهت دیری نپائید که این «فرزندان عزیز مهندس بازرگان» به دام اندیشه های مارکسیستی که در آن مقطع مهندس بازرگان آن را بزرگترین جرثومه تفکرات شیطانی می‌دانست، فرو افتادند . (منبع: <http://engelabi57.blogfa.com/post-1.aspx>) [↑](#footnote-ref-50)
51. - سوره‌ی فجر، آیه‌ی 22. [↑](#footnote-ref-51)
52. - سوره‌ی حِجر، آيه‌ی 21. [↑](#footnote-ref-52)
53. - سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 33. [↑](#footnote-ref-53)
54. - سوره‌ی نجم، آیات 3 و 4. [↑](#footnote-ref-54)
55. - سوره‌ی ‌نساء، آیه‌ی 59. [↑](#footnote-ref-55)
56. - دلایل این که چرا مصداق اهل البیت و مصداق اولی الأمر صرفاً ائمه دوازده‌گانه هستند را می‌توانید در کتاب «مبانی نبوت و امامت» دنبال فرمائید. [↑](#footnote-ref-56)
57. - بحار الأنوار، ج ‏64، ص 137. [↑](#footnote-ref-57)